

حمله سیم از کتاب و پیر ناسخ التواریخ در دو مجلد اتفاقاً بایم سمع

کتاب کلات صدراز کتب امیر المؤمنین علیه السلام

کند را نهادنی زیان بر ساره ربت محتال صریح هست هجدهم ربت مهارلای لایه طیاع فوافر ربت فائیل ۱۳۶
 پندرات لخادر ربت فربت آبتدین بپید چسبار خوش بازی سندک در فراز سکان کان است دوبت
 پیشید آفوب من قوب چسبار سکان که تو دیگر تراست از خوبی و ندان دوبت عذر همچه جنیب ربت عطیب
 هفت طلب ربت طوب خاد کا الحرم ربت خوف جلب خفا و بت این انقلاب خونارب قولی انقدر
 میں حصول ربت فشنیه اما فهاری قولی دوبت دلو جلب ذاه انتقلب شفاه چسبار دوست که کشانه درست
 و چسبار در دکه برآمده شها است دوبت طبع کاذب امیل خاکشیب ربت و جلو خاکشیب امل کلوب ربت جهیل
 آنفع من علی دوبت خوب آغود میں سیلم ربت شکوب باقی غنیم چسبار خواهشی که بین ربت از سخن کردن
 کلام آنقدر من الیتمام چسبار سخن که ماند تراز برای مدنگ است دوبت لذت فیها الحمام ربت بدین اینمه
 آختر من گل چهیر ربت فجهیر اختر من گل غنی دوبت دشیب موقدار العزیز علیه ماعلام المذنب به دوبت
 جرم آخیز من الا غنیدار عنة الا فرامیه ربت مواصله همچه الفاطمه چسبار موصلت هست که قطع از
 پیشکش هیبراست چسبار موحبت که مصیبت ازان حلیت نکوز ربت ضاد فی هندل فی خیال الدین
 مکدیب ربت خندق دی هندل من الدین اعیر خشیب ربت لخ لخ لذت امکن دوبت همیل لذت علی مخلیل
 زیما اصحاب الاغنی قصه چسبار اپنا کاصه مکند رای اقصد او رایها خطأ البصر فشد چسبار پنه
 کخطا مکدیه رشد او بصیرت او و پیما کان الدرواذه اداء و پیما کان الداء شفاء و پیما سال الشق فلما عطه
 و اعطیت خیر امنه و پیما شیری شارق باللاؤ قبله چسبار کس که ازان پیش که سیرب مودا آب و کلوب
 زیما اعیر المطلب والا کتاب دیما اذل العلاج خاجه چسبار مردم عجز کرد ایک مکنده اسحاف حاجت خود
 چسبار مردم بین طبیعت انسان که کنک بشود از افاده بخت خود و زیما اعیر البیه عن الصواب و زیما اونیع علی القیمع
 الجواب ربت فاعید غایب شر و زیما اپیت من مامنیک دیماد همیک من فنیک زیما هفتمی الامور
 شخص السر و ربت خیر فاما لآل من خیت لا ذوقیه چسبار خیر است که می آید نور از جانه که مرقب شی
 ربت شیر غایجا من خیت لا ذخیریه چسبار شر است که بر ساره بود که کان میکن دوبت همیله علیه تجویز
 سایع زیما بضرورت ربت صد بقی خسود ربت امیل خاکشیب دوبت طبع کاذب ربت باجیت ععن خفیه
 مژل مژل خاد جید ربت امیر ملک طلبش و زیمه ملک دهنیان تو اپنه و زیما اخرين عک ارجامه لیکون اطول

الفصل الرابع

پیشنهاد و آجر لمعطیه چسبار بسخری اقدار تو ای بای ایک دره دی دی از از خدای سلت
 کنی و بزرک شود عطا نو چسبار مردم که باطراء معن چاپسان فریضه محاسن خوش بیرون زیما و ده من حکم آپیو
 المؤمنین حلیل همیله السلام فی حرف الزاد باللغظ المطلق و همواید و حسنون خنکه فین ذلک قوله
 حلیله السلام رضاء اقوی سخاهم مصرف دی طلحه و دی ملک بطلبیل فاویخ نیک من طلیه روز
 تو طلب میکنند تو اپس آسوده کن نفس خود را طلب روزی رضیله الله سخاهم اقرب خاکهند زد رکن طلحه
 خاچمه میکند رضاء المجهی غایبه لامد رکن رضانیک عن فنیک من فنای عمالک و عمالک بالدنهام
 شفای وجذل رکوب الاموال میکنی اموال رکوب الاعلیع بقطع فلوبی التجالی دلایل اتفاقیه نجیب

جلد پنجم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقارع افغانستان

گلہات فہارز کتب پیر المؤمنین علی عالم الدّلّام

شماره ۱۰۳، جلدی اول (۱۳۲۳) سالنامه عوایض فرهنگ و ادب (جعفری)

نایند پذیرفته آمد باشد. این اعتقاد باطن در مثال اخواص و مخدوان عکن است - اما هوش و مفتر ایران هرگز قبول این را نمیکند - میتوه استخوان اجسام مختلف باشد که در آنهاست که شده بوده‌اند - پس از نهادم و فرار جبهه دفع هفتاد در چالها ذیرونه نموده اند و اینک بروز میباشد دیگر غیب دان آگاه است بهترین بنای آن شهر است و کافه مسکن اهلی از آجر و سنگ و آنک بنا داده و بوشش حمه اینها بطریق قدیم است که غالی بوسی میماند

شهر منبور دارای چارسوهای متعدد و اثربهای جبویات و کاخهای روغنگری و صابون پزی و

کاروالسرا و حمام و مدارسه‌های متعدد میباشد و نجار آنجا آنان که تجارت شان عبارت از ابریشم و نونون و جبویات است پیوست با نجاشی ترخان و با (آزادرخان) که در ساحل شرقی دریای مازنور و در کنار یکی از مصب‌های شهر و وانها واقع شده مشغول داد و ستد و تجارت میباشدند

اطراف شهر ساری چونکه با بیماری از باغ و با غصه‌های جسم عاط است هدا در نخستین پایه فرج انگز و لعلیف است و قوه انباتیه اراضی اطراف و جواب او در اولین درجه است . لذا بطور کثرت و قرع در آنجا بنبه و بیکر و نونون و برج و کنجد بعمل می‌آید . و نوکستانهای پیشان در آنجا بعمل آورده و می‌آورد

﴿ فرج آباد ﴾

قصبة ایست دو ساحل دریای مازندران در جوار صوب وود تالار واقع - و دارای پنهان‌زار جمعیت و در مقام بنو شهر ساری است

این شهر بسیار قدیم است هرچند پرورد زمان یکی هزروه شده بود ولی در فران سلطنت شاه عباس جنت مکان از مصالح شهر قدیم بلاستفاده طرح آباد را تأسیس و بنا و از سر نو اجیا نمودند

اهمی آنجا با صید ماهی و کرجیانی کمیش میباشد و لذ پرورش نعم ماهی که در فران رومی (سلویان) میماند و پناوسی دو و شت (اهیل) نژاده باشند و از نخستین صنایع آنک اند

در این شهر گفت ادو اهلی خیر که نمیکنند

﴿ جغرافیای ایران ﴾

﴿ از شماره ۱۰﴾

(تپیات ملکه مازندران)

این طرزندوان از طرف بک والی که دارالحاکمه اش ساری است اداره میشود - و بلاد معروفة آنجا (شرف - فرج آباد - مجده سر - بارگروش - آمل - خود آباد - عل آباد - شیخ نهریز - خرم آباد - قله سیالارا - شهرستانک - آملک - فیروزکوه - چشم عل - قله میانکه - قله مرنک - و سایر است

﴿ شهر ساری ﴾

در پیکرد و سمت سکلومتی شمال شرق طهران در کنار نهر (غمی) واقع - و دارای بانوی هزار نرس و از قدیمی شهر هاست . در کتب جغرافیای قدیم نام این شهر را (زادارا قاره) که صحیح (زادر گرد) میباشد نسبت نموده اند - و در قدیم این شهر در نخستین درجه معمور وجیم و آباد و مرکز ایالت (میهان) نام بوده . و نقوش در راهه (۲۵۰۰۰) بروه است . در برخی کتب تاریخ نگاشته‌اند پس از آنکه ارمومی اسکندر بمه جا استبلا یافت در جوار این شهر بیرون دوجار و پداون تلفات عظیمه مبتلا و گرفتار آمد . لذا مردم این شهر را مقدس بنام آورده و از پرای میومان خود نرس بساوقران نمودند . واينکه این استخوانهای تیوه که در جوار آن شهر بروز میباشد - دلیل بر درست طلب است که از همان فرمان باقی ماند

حق در اینجا و بمنی آنک و مبانی جسمی تصادف میشود . که میگویند قبل از طوفان بنا شده است . و از بنایهای بزرگ و مسلم این شهر جامع (فریدون) که بروی اساس یک از آتش که عای جسم بنا شده است در جنوب این جامع مقبره خود بانیز موجود است . علاوه بر آن یک بنای عظیم دیگر که موارد دو دختر فریدون در میان آلت است بنام تخت دختران فریدون موجود و در داخل شهر مساجد طاله و دولت حکومه سرفراز است

تاریخ نگاشن نموده که موضع قله ایران اینکه منعیک نوع بشروا جبهه میباشد مصنوعی خود را غیرمان

از بانگ آن شهر پر دل آگه مد شهر هنرمندانی قدم
پنهان مدرس و شش حام و بلک سرمازنای معتبر و پندو
پست گارواندرا موجودست (باقی دارد

مکتب از ایل

زمانیک موصحب هایون از تی شریف و اقامت
داشتند . اهالی هر این متعدد بخاکی ای جواهر آسای اقدس
ملوکانه تقدیم و شکایت شان از فرار ذیل بوده است
اول - این کلوگاه حالیه که از غازیان شروع شده
پرورد شهر و اینه از تی از صدمة حکولات خراب
خواهد شد - ابتداء شروع این بوغاز با پیش از طرف
از تی بشود این حضرات اول از غازیان شروع و در
آنجا بنایی معتبر ساخته و سازند - بدان لحاظ
از تی خراب و خسارت باهالی وارد خواهد آمد -
دوم - اهالی این بندر اغلب امر معاش شان از
خر کرجی باز میگنند و همچنین چهارماق حکم
مال التجاره می آورند و دربار انداز میدهند بارگیری
میکنند - اهالی سبوقند که دارای چه مالی هستند .
بعد از اینکه این کلوگاه تعبیر و نام شد جهادهای
پکره بازرون آمدند در کلوگاه چلو گرفته کسی نخواهد
فهمید دارای چه مالی و چه آلات میباشد (گویا
متضاد اهالی فهایاندن بدولت است که شاید آلات حرب
عمرانه در شب وارد نباشد) از طرف دولت
علیه حکم شد در از تی استعکافات همچوین بازند
سلطان اف میند من اداره کلوگاه از تی تشریفات
فوق العاده فراهم آورده بود که شاید موکب هایون
به غازیان تشریف فرما و کلوگاه اورا پاشا فرمایند -
از مقام منبع صادرات عظی نیز استدعا نمود درجه
اجابت نوبید - فرمودند اعیان حضرت شاهنشاهی عبور
روی دریا و آوارا خوش ندارند . این بود که میند من بور
پاسکله شمس الہماره با برکات حضرتی طود حاضر شده
شکایات اهالی را باو فهایانده اند . بندگان اعیان حضرت
اقنس هایون را با حضور صادرات عظی و رجال
حوزم اطمینان کامل بخوبیه است حکم متصود از این
کلوگاه خسارت و خراب از تی و اهالی او و ملت و
دولت علیه نبود و نخواهد بود - بلکه در خدمت خود
آیت قدم بود و خواهم بود . همین خطا به سلیمان مقدمی
را که مرآیه گردید بود و سواد او نیز با این فرمایده

نیاز پرسوی سوچو مونی و دلائل ایسوی سوموسوی پذیرفات سوچو و نه

دو یکی لوز از منه فرخ آباد خیابانهای جسم و سیسی
را باوارا بوده که بقدر دو فرسخ امتداد آنها بوده و
در آنوقت این شهر بحسب جسامت با اسلامبول و
روما که از بلاد مشهوره اروپا بند جواہری می نمود
اینک همان مشهوره آن هیارت از مسجد شاه
عباس و چند مسجد دیگر و چند کاروانسرا و یک
اداره کمرک و دو چهار سو و چهار هیام و دو
مدرسه است

بار فروش

در ساحل جنوبی دریای مازندران و چهل کیلومتر
غرب شهاب شهر ساری و اینجا چهل کیلومتر شرق
شهاب نصب (آمل) واقع - و تخفیف دارایی ده هزار
تومان میباشد - ولی در سیصد سال پیش اینجا عبارت
از یک ده کوچک بوده رفته رفته کسب معموریت و
آزادانی نموده و اینک تا یک دورجه بعد کمال و اصل شده است
هر چند در جوار اینجا هم مانند سائر بلاد مازندران
جهة آنکه دو مزارع اطراف شهر شتوک بسیار میگارند
بانлагه های پیشار حاصل شده ولی نظر بجهاتی دیگر
جون کفرست هواپیش آنقدر مضر محنت نبست این
نهاد در کنار جاده طهران است از گذرگاه البرز
میگذارد واقع شده و بد انجمجه فیابیں باخت و ساحل
اطراف و گذرگاه نجارق با اهمیت است

دو این عصر قصبه مذکور در نخستین پایه کسب
ترق و همان نموده بود اما پس از آن ایوان که در ساحل
دریای (آبسکون) واقعند رجحان یافته در اول
درجه رواج در چهارسو و بازار این شهر بروز نموده
و در همی دستگان و مغازه‌های آن امنیت خلاف
نمودارست

اطراف این شهر علی‌الاچکز هبادت از مزارع
حبوث است و در بعضی طرفهای هم بافات بسیار
ملکش که با درخت نویج و برو تفال و سایر مرگات
شهر و منون است موجود می‌باشد

شاه عباس جنت آشیان علاوه بر آنکه جاده طهران
و آذربایجان را آنچه حوال و معمور نموده دو این شهر بیان
نمایل و مساجد شریفه سیده هم بنیاد کرده و غیر

شماره ۱۴ هیئت‌چهره جوبلانی (۱۹۰۵) سال خواص (۱۳۲۲) مجلدی اول

حکم خواص من ایلان

از آنجایی که بر ذمه حروم اهالی وطن خبر فرض است که هر کس بقدر قوه و استعداد خود در راه وطن کوشد و ذره از طریق خدمتگذاری خلقت نوزده تا اینکه بری‌النمه شده در مام السائب و عشر مدبنت مسئول و خانق واقع نگردد - بدین لحاظ تعریف در ده سال قبل بخیال کارخانه نخ دیسی صن غوته اتفاقه پس از سبیلات و مناسکرات زیاد تقدیم آنرا در خیال مردم و جرخ آلات لازمه اش موافق تقدیم خیال درست نخ باشند و غیر ازین مانعین دست مرآورده بنظر هموطنان محترم رساییده که شاید تجارت غیرغافل و آگایان دولتمند بطور کپایه اقدام و هست فرموده این کار خانه را تکمیل و بکار آمدانه عتیصر وضع احتیاج شود - تا بعور زمان بسیار کارها که رفع احتیاج وطن پاشد اقدام فرمایند - افسوس هر ایض خالصه بشه در نزد آگایان محترم مترون باجایت نگفته استطاعت و قوه پنه همینقدر بود که بختارجان کار خانه منعمله شود

باری پس از آنکه اهانت و هر ایشان از احمدی نسبده در کال یائس و آمیدی بکلی از خیال اتفاقه مشغول کار خود گردید - در سنه (۱۳۱۸) سکه صریح هبود را بررا علیخان امین‌الدوله روایش شاد باد بحکومت آذربایجان منصوب و تشریف فرطی نهیز گردید - بعد از چند ماه یکی از وطن بستان تفصیل کارخانه منبور را بعرض رساییده همان روز نخوته نخ و پنه بحضور طلب شده - پنه هم حسب‌الامر شرفیاب و نخوته نخ را از نظر مبارکهان گفرواییده پسند فرموده زیاده از حد تحسین و اظهار سرت کردند - و مورد الطاف بلا نهایات گردیدم - فرمودند حیف است این حکمارخانه مطلع ناند - با تمام جو ساید هر گونه امتیاز و صرحت از طرف اولیای دولت ابد مدت در حق شناختن مطلع شدند - پنه عدم استطاعه خود و تفصیل اقدام و اهانت نکردن آگایان را معرفی داشتم - پس از تأثیف بسیار فرمودند هر قدر نخواه دو تکمیل لازم شود بیدم - در کمال دلگزی مشغول تیام کارخانه پاشید افسوس که چند روزی گفتشت اینها ناگهرا نستخر

شد و بیشگاه اقدس اهل فرانس و تقدیم نمود - بندان هایوف نهایت خوشیت و فرمودند در صورتیکه این اقدامات تو خود ری بشر ارزی و اهالی و ملت نهاده باشد مشغول کار خود خواهی بود - و هم قرار نه شد همینکه دویست (سالیون) از طرف خازن مبلغ بدوا امداد پیدا کرد - بعد از طرف ارزی شروع شود و مبلغ دا از ارزی الی دویا فرو بدهند و سد کند و بوقایز گلوکه همین نفع ساخته - سود نفع و این تقدیم اعیان‌حضرت اقدس هایوف نمود و مورد مراجعت واقع گردید و لشان شیر و خوارشید هم بوسی مراجعت شد - ظاهر است بعد از آنکه هر ایض و وزراء خیرخواه بخاصیتی مبارک رساییده سلطان وقت رسیدگی و وقت خواهد فرمود جنسایجه معلوم است که تا چه اندازه در این باب وقت و سفاوش فرمودند - و هم حکم صادر شده که چند جلس بشود و مناسکرات لازم بعمل بیاید - موقوف است که هاشم‌شاہزاده عضدالسلطان فرماقرطای گilan و سالار ائم از آثار اسرائیل مراجعت نمایند

مکتوب از تبریز

نحوه ۷۰ جریمه مقدمة مورخه ۶۷ هجری زوارت شد احصای محترم اداره مبارکه نامه امی که در حقیقت عادی بلند آوای تهدن و نزدیت اند باقتصای وطن بوسی شرح توب جدبد الاخزعاع و تصویر خیز آذنا و نامه گرامی درج و بعض تشویق و انتشار بشه را تبریک فرموده بودند - قریر از اداری اشکر آن قاصر و تحریر از بیان معدود اش طیز - با نهایت فروتنی لازم دید عقام هرچش سیاستداری برآمده از احصای محترم که هوا خواهان مام السائب و هموطنان بلند هست و صرسی ملتند و خیر خواه دولت مذکور خواسته از سهم قلب و خلوص نیت از درگاه حضرت احادیث سائل و خواهانم که وجود سود ایشان را که هاره بوای وطن خبر نهیم است از آفات روزگار مصون و برکت کالات و ترویج مدبنت والسابت موفق فرماید - و امیدواری هم از هست احصای محترم دارد که این شیره مرضیه را از دست نداده در خبر خواهی وطن گرامی کوشند - آن خلقت نیکنامی و وطن بوسی به ن مذکورت پوشند و بالهات توفیق و علیه‌اللکلان)

سنن كعب مصارك بامير المؤمنين على عليه السلام

بنقيان ومالك وبيهقي وبيهقي وابن حبان الرايع ان تكون عبته وعليه وفراه وفريضه الخامس ٩٠
 آن لا تشبع وشجاعه فـ تلبس وتهرب ولا ترى ويفعل السيد ان تكون لك امرأة وخدمه ولهم حبات
 آن يبعث خادمه ملك اليه ويفيل بها ويفصل طعامه ويفصله ارشه النافع ان يبرق سمه ومجبه
 دعوه وذهبها جنائزه ونوعه في تروضه ولشخص بذلك في فضلها حاجبه ولا تحيط به ان يسئل لك
 ولكن يبادر إلى فضله حواله فما ذلت ذلك به وصلت ولا تنازعه وقوله يه ولا يه الفخر
 ويجل سبعه اشهره خلفها الله تعالى لمخرج من دم او حم أو كبس اتروهم وما فحصالج وحياته
 والنواب الذي بعثه الله يحيى في الأرض وأبلقها لعن الله تعالى شأنه حيث جرسته خداوند فيه
 پاگه در حرم پورش وکه خسین نادم وکه حوا ودیکه کش ابراهیم که بجا همیز فرج شد ودیکه ماری که در
 بخش اخوا کرد آدم را وکه بزرگ پدر خداوند برای بخخت نافر احقر میں پا مختار برای دفن پاسپل ودیکه شیطه
 مسلوا الله العالیه من چشم البلاودهاب الدین سار عوالي مغفره من رئكم وجهه عرضها العطا
 والارض اعدت للتنفس سرت کند ببوی آمریش پور دکار که موجب بخشی است که جن آسمان وزمین
 پناور است وساخته شده است برای بزمیکاران **بهم و زدن حکم امیر المؤمنین على عليه السلام**

في حرف الشين وهو ملئه فصوّل ما شر و حشر و عشر في حكة الاول بلفظ شکر و هو ملئه عشر
 الثاني بلفظ شکر و هو حشر و سبعون حكة الثالث بلفظ الطلاق وهو سبع و مائة و
 حكمة الفضل الاول من حکمہ علیہ السلام بلفظ شکر وهو ملئه عشر حكمة فين ذلك قوله عليه السلام
 شکر الشعیر بوجب شکر بذاتها شکر الشعیر امان من تحويلها كفیل پیاپید ما شکر غفت این وارغمت
 از زوال و از پایانی و ضانت کند به پرسکل و بجهش شکر اطلیت بتحول الشاشکر الشعیر عصمه من التعمیشکر
 المؤمن بظهوره في عمله شکر من از فشار برداری آی بـ شکر الشعیر لا يجاوز لشکر شکر منافق زبان شکر زنیکه
 دل را که نیزه شکر
 بحسین الاخاء شکر من دوقنک بسبب الطلاق شکر الارهید رالیتم شکر الشعیر بقیعه همین بدیهها بحث
 بتجدد پنه ما شکر غفت فکم بکند بزاید غفت و وجہ بتجدد بیغت را و قال عليه السلام وجیل هنایا توید
 شکر
 التیم بوجب مریدها و کفرها و همان بخود ما شکر الشعیر امان من حلول الشعیر شکر العالی على علیه
 یه و باهله لمشیحیه شکر عالم هر خود اعلم نمودن بعلم خود و نمودن علم است از برای مستحق شکر لبراضی عنده
 بیز بود منی و وفاء شکر لباشیط علیک بوجب لک منه میلاحا و تعطیفا من حکمہ علیہ السلام
 بلفظ شیر و همو حشر و سبیون حکمہ فین ذلك قوله علیہ السلام شکر لباشیط الکذب والیقنا
 شکر از ارکلدا اولدا ایضا شر من صاحب ایجاهم میلعل ما افتدیه سعادت شکر ناس من هری
 آنچه هم بدرین مردم کیست که خود را همین مردم دارد شکر ناس من لایشکر الشعیر ولا یعنی الحرم شکر
 آشد خاک من شکل فله شکر لیلم حلم لا یعقله شکر لیعن حب الدین باشیل امور الرضا من النفر شکر

جلد سیم زکر کتاب و میر ناسخ التواریخ درویانع فایل هم سیم

۳۰۰ و الافعال ماجلب اثبات شر الاموال ساکن بذین موال خبرست که کسب قدر و نیز نکند
 شر الاموال ماحالق لشروعه شر اصحاب البجهل شر الاموال مالهون عن صاحبیه شر الاموال
 مال لایتفق و شر لا توقی و کوته شر اثناین من لایتفعل العذر ولا یغیر الذنب بذین مردم کسی است
 که غدر پندر و عفر کناد شر الاموال عرضه للفضله بذکار است که باقضای خدا غصباک شود شر
 اثناین من لایتفعل الاماله شر اصحاب البجهل شر اصحاب البجهل شر اصحاب البجهل شر اصحاب البجهل
 فی نقیل و ماقولنیهیک بذین خوان کسی است که با تو مدنه و مدارکند در کاری تو و عیب تو راز تو مستور وارد
 شر الاموال من تصحیح بالشیر و ماصحیح دیگر لایت شر اخوان امثال الملاهن شر اخوان امثال الملاهن
 و یغیره المی بذین همان انت کاشت شر بطر و نویف معطر و اندود رفیعام کار من کنار شر الاموال
 من لایتفعل خیزی و لایتفون شر اخوان من بیبطاع عن الحیر و بیبطاع ممه بذین خوان کسی است
 که در نک کند رکار خبر و تو رانیز بخود رنک فرامید شر اثناین من لایتفوق عن الرأی فلایتر العوده شر
 اثناین من بخشی اثاین فی ریه و لایخسی دیگر فی اثناین بذین مردم کسی است که برساند مردم در صاجوئی
 خدا نزدیک خدا در صاجوئی خن شر الاموال اکبر الارباب شر اصحابین الملاهن باختنیه شر الاموال
 مقدم الصیغه شر اثناین من بظالم امثال شر الاموال اکبر الارباب شر اصحابین الملاهن باختنیه شر
 الافعال ما یکدم الخصیه شر اخوان من بظالم امثال شر اصحاب ایشان القلب ایتمد شر الملاهن من لایتفعل
 شر الاموال لایدبلد لایمن فیه و لایخصب بذین بلاد بدی است که در آنجا فراوانی نیست و نیست یافت شود شر
 ازدواج من لایتفون شر اخوان من اوضاع باباطل شر العیلما ایفسدیه و شادل شر اثاین اجرعی علی
 آیینه ایشان شر اخوان من احوجات ای مدد ایه و ایجاه ای اعیذ ای شر اصحاب ایجا مل شر الفول
 مانع فض بعضا شر اخوان اخاذل شر الاموال مالهونج میتوخی شوش ای اصحاب من لایتفعل
 من اثناین و لایخافین ایه بذین اصحاب کسی است که مردم شرم نکند و از عدی نزد شر اثناین من شغی
 با اخوان و لئنی ای خان کشل و قایا ای اکثرها فیکا شر الفیل ای شر ایغیر فیض ایقیس شر ایتمان ما
 دخله ایشان شر اثناین من بیش اثاین شر ماصحیح ایه الملاه شر ایلولا من بخافه الرؤی بذین
 حکماکن کسی است که مردم سکناه ازوی نرناک باشد شر ایلولا من کان للایشان و زیور شر ایلولا من کان
 المیون علیه ایه
 من خیر کل پدوم شر اثناین من لایهای ایه
 مردم او اور فتن و فجور و بارکند شر اخوان من بیتفی لک شر بیوم شر ایلولا طان ما لایهای ایه ایه ایه
 بذین وطنها جائی است که ما کنیم آنجا این بناشد شر ایخوان ایواصل ایعند الرخاؤ المفاصل ایخند
 ایلله بذین برادران کسی است که در دولت و نیت پیشکی جویند و درخنی و بیت کیشکی طلبند شر ایفضاء این
 جائز ایفضیه شر اخوان من لفڑاک لفڑاک و ولملک بالذین ایشان شر الاموال من ظلم ایعیش شر ایلول
 من ای دفع اللؤم و نصر ایظلوم شر اخوان و ایفیهم لک من لفڑاک بالعنایلیه و الیک ایعنی لفڑاک

کتاب مکاتب حصار راز کتب پیر المؤمنین علی طیبہ نہما

پنجمین بخش از کتاب دویم بحث در در مراجع افاییم سیم

الظاهر وهم عذاب ودينون حكمه في ذلك قوله عليه السلام صلاة التهجد ملائكة الامر صلاة
الظاهر والآيات التي يرونها من حكمه البصائر صلاة الظواهر ملائكة العما في حكمه القدر من كلام
الله تعالى صحة الاعمال التي يرونها حسنه المعتقد صواب الراي بغير من الزلال صواب الفعل بغير من الراجح زناد
بدرسى كار وكردست صن ائمته ائلته من القرين فكان ذلك بحسب ما يعلم بالامان كلامه في ذلك سلسلياً سلسلياً
معروبة صفات نوان موجب نسب بخزانه صلاة ائلاته بحسب ما ينزل الله عليه ويدل على ائلاته صلاة
الذين يحيى اليهود حملة الاوكار حاملاً راية الشفاعة اولاً ثم يحمله واحضره عن العدة
جنة المأوى صاحب كلامه يكلد بمحاله بين يديه ويشهد على ذلك كمن درجت له من صفات العزة
الشهادة وندفع موقعي البلاء وحبه الذهاب خذاب الرفع صحبة الاولى الدهب بجهة الباب فخرج صاحب الكلام
ثانية اللذة وهي مصادر النعم حملة الاعمال من افضل شرم الكلام صدقة الصافل صندوق شرفة
صباة المطلب هي ان يذكر في الظاهر انتقال من جهاته الى العبران عن الطعام محفوظه وشن طبعه لازم تظرفه
ما اضره انت اخطه در دروزه دار صوره خوبه از طعامه حفت همیکه بستان او فاده هم من کلام همکون اعماصه
همکون اکلام همکون فول همکون اندامه صحت همکون اشلاق همکون من طبق پیغمبر کلام همکون الذا من خبر
که نوی بیلامت بشد بیرات از سخن کاری که موجب داشت که دسته مصالح انتقام از ائلاته من مصالح ائلاته صنایع
تفق مصارعه المتعاقبین صفت همکون اندامه و مصدقه از اغراق صباة المأوى و حل مقدمة دهات صدقة المأوى
المخلقة صدقة المأوى هم شراءه في المأوى سهل بستان بستانك و مطلعه بیر غصه و شرک بجهیزه و اصر
العقل هل المعرفه ملائكة الله صفت هم ماسافرون المحن و اغتره عاصي من الدنیا فکت و حفتها بکتبه بحثا
و کلیه ما لا يحجز بالایها اضطریکن به بچاره همکون که شد و پنهان که بکسره بپنهان و پنهان شد و پنهان شد
و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد و پنهان شد
مرؤیه صاحب الذی بہنک و پنهان شد
حتی که تقطع همکون من مطلعه حتی تشكیت خاموشی که داعی کو باقی شود بیرات از کو باشد که فران خداوس دهند
حصومه التغیر عن لذات الذی اقضیت اصیام صفت همکون ایامه خاموشی با هم برده است که پیشیده طار و جمله
صدوق الاجل چشم کرد بل اقبل حملة الاعمال مثراه في الاعمال و صدر الاعمال صافوا الشبان بالجهاد
و اغليوه بالجهاد فتوک افضل و فعل عذر اسود قهکم بسلطان از در بجا به معاشر اهانه و نبردی خالفت
محابیت جویند و باک که از که طرد بفسر خود را و بینه سازید و تردید و مدرجات خوبیش را حملة الاعمال شرعا هم
و پنهانی في اذبال صدیق کل امیری عذله و عذله
عن دهنهانی
سر و مدد شوی و دهن را بسیرو بادست هارمه و تاره و دهن ما بسیه خسیشی همیں التهیت بالذی ایشیات و پنهان
خسیں التهیت بالذی ایشیات و پنهان خسیشی همیں ایشیات علی الصنایع بیزیل ایشیات علی الصنایع بیزیل
بالایشیه علی الصنایع بیزیل ایشیات علی الصنایع بیزیل ایشیات علی الصنایع بیزیل ایشیات علی الصنایع بیزیل

كتاب کلام فضیل اکتب امیر المؤمنین علی ولیه السلام

اتفاق جامی کار بسواب کند چنانست که کامی عاقل را عذر صاحب الشفاعة میگویند من از اصحاب العزوه
لا پسر فردا اعتر و چند میگذاشت صاحب الاخوان با اخوان و نعمت دنیویم بالتفانی صلاح العمل بصلاح
النیز صلاح البدن آنچه صلاح بد بن بکم خودن و پر هنر کردن است صلاح العیش البدن به صلاح الرأی
مذاه المتنبی صلاح الدین او نوع صلاح الشفاعین بعلمه الطبع صلاح الایمان الورع و فناده الطمع
صلاح العقول لادب علاج الورع تجنب الزبیر صلاح الرقیب العدل صلاح البر العقل حلاج
الشفاعین مخالفه الموئی صلاح الاخوة و فضول الدین با محمد الدین ابا اسقام و لذتها الام محبة الاجرام
آنهی اقسام حمایة الضعاف من افضل الذخایر صحت نیت و پاک طبیعت فاصلین و خاریست صواب
الرأی بالدول و بد همین بد همین اصوات اذاعه ياجالۃ الافکار محبة الظہار تکیب الحجه کا الزیج اذامر
بالظیب حملت طهیبا صاحب السلطان کا اکبر الاسد بفتحیم و قیمه و هوا خفری موصیہ برین سلطان بر
ما ذکر بر شیر سوار باشد مردم بعام و موقع او حمد میرزا کن او دانست بوضع خود و عاقبت امر خوبیں با مصالح پسر
حیثیل الدین حسن الدین و لیلیت والشکر خوزانیین فکل دو لیلیت چوپانهالهالهاله لانهیل و کل نمیچیز
اشکر لانهیل دین راحسن دولت خوبیں کن و سکر را کجا هیان نمی خود بروانی کردین بر او احاطه کن مغلوب شود
و بیرونی اکر شکر را کجا هیان باشد مغلوب کرد و صاحب املاک شتم و آغیض عن الدین ابا اسقام صحبه الاشرار تکیب
القری کا الزیج اذ امرت بالثین حملت نهنا حمله الریم منهاده للعد و میرا للنعم حملو الذهی بہنکم و بین
الشوق و معد و اسد قدر العلاؤیه زندفع مینهه الشو و اتفاق صدق دفع سید همک فی راحیله الریم تووجیه
و تکیب العدق و صنیع المال بزولیه صاد الفتوح فی الثانی دنبیا و العفاف بجهیا و لبین الاولیام
لبین القری مفلوحاً باشق و فجر در میان مردم سرده و پسند شد است وزارت و عصاف سبب و کشت
کشته همان سلام پوستین و اژدهه پوشیده صفت تهدی خلائقه خیرین کلام ندم معکنه مصدق اخلاقیه
پیغایم زلفته و بخیل مشویه حمله الریم لئی العدد و تووجیه الشو و دفع سهل علیه السلام عن العالم
الیلوی فهال صور عاریه عن المؤاذن خالیه عن الغوف و الاشیعه داد بجمل لها فاسرت و طالعها
پیوره فنلازد و آنکی ف مویتهها مثاله ناظم هر هنها افعاله و خلی اذیان ذانفیں ناطقیه ان
زکاها بایلیم والعمل فخذلها بیم جواهر اواهی علیهم افاده العدل لمزاجها و فارقیت الاشد ادفند
شارکیهها السبع الشیزاد صبرت على تجریع الشخص بظیرک بالقرآن سکیبانی تو بمحروم سخوانهای کل کبریت
ظفر بیفت نست هوان فرست صفتان لا بصلی لاعمال ازینها الشفی و الاخلاق صنایم الایام آنچی
میں کل شهیز برقع الدوچایت و پیغایم المٹویات صمداصمد احشی بحملی لكم عمود الحق و ائم الاضلون
والله معکم ولن بیزک اکلم صوم ایمداد الامانه عن الاغذیه شیره زاده و لخیبار خوفا من العذاب و
وتعذب فی الاجر والثواب صوم الشفای امسان احوالات انجمن عن سایر اثاثیم و خلوا القلب عن اسیاب
الشیر بزر و دشن جلد جد نوساک از خودان است با خبر از پرم عوادی ادک ابجر و ثواب روزه دشن نیز بی
ساک حواس خیل است از هر جرم و جرمه و حالی کذاشتن قلب است از مذک هر فتنه و شری صوم الشفای

بِحَدْسِ تِسْمِكَتْسَ بِدِيْرْ مَانْجَ التَّوَارِخِ دَوْلَةِ عَالَمِ الْعَالَمِ

٤٥٤
من حيام اللسان وصوم اللسان خير من حبكم على فعل الطاعات فعنها
عنه دليل الشهادت بجود واحلاوة الامان **ـ**
ـ ما ورد من حكم امير المؤمنين على
السلام في حرف الصاد فهو فضل واحد بالمعنى المطلق وهو اعمون حكمه فعن ذلك قوله عليه
السلام ضماع التبرين الامال ولذلك كل من اضدى بغير مدعى عليه ضماع من كان له مفضلة فهو
ضرورة الفقير بعثت على قبيح الامر ضرورة فرق وسكنت بمن لا يجزء من ردار بار تكابا مور قبيح ضرورة ذلك الامر
فخلي على ذكره الاموال ضالة الحكم ثم ما واجهت كانت حكم كل حكيم سمع او اخذ به
وحيجي ان ما ذكره كجا بابا خوزدار ضماع المقول في ظل العصول ضلال العقل يبعد عن الرشاد
ـ هفيذ المعاذ ضرورة الفقير محمد بن اثير الغافر فرق وسكنت بمن لا يجزء من الملك ملك
ـ واطلاقه ملائكة ضارب طلاقه عن دواعي اللذات ملائكة فمهماها ملائكة نفس بازدار يزال طلاق
ـ لذات ملائكة باشيده واكراده سنت بازدار ملك بشيد ضاد والشر بالخمر ضاد والعناء بالخطبة
ـ ضاد والعناء بالعقل عماله ومحالبه جوسيد باهواه موس ببيان عصر ضاد والكثير بالتواصع ضاد
ـ الجحود والعدا ضاد والخطب بالحكم ضاد والشهوة ما يتبع ضاد والطعم بالزوع ضاد والثراء بالتعنة
ـ ضاد والعناء بالرفيض ضاد والجهل بالعلم ضاد والجمع بالصبر ضاد والجحوض بالتنوع ضاد والغدر
ـ بالامان ضاد والعناء بالازل خان ضاد والعنفة بالهفظ ضاد والذوق بالتمر ضاد والتمريض
ـ بالخمر ضرورة الاحوال نذر وقام والتجال ضرورة وحيسيج موان زارم كردن وزير وروزن كند خاله
ـ المحاهم غير موجودة ضيام الشهوة بعثت على علقم التجبر ضلال الدليل ملائكة استدل خلالة
ـ ثقىذا لما صدر ضرورة الامال نظر ب لأهل الشهوى والأذواق بضبط التغير عند الرغيب والزهيب
ـ من افضل الادباء خوبشن طرى سکام فاغى لست وروز خوف خشت فانسرين او بست ضوام نار العصى
ـ بعثت على ذكرها العطبي ضلال التغير بين الشهوة والغضب بضبط التغير عند هجان الغضب
ـ بومن مواجه العطبي خوبشن وارى سکام میجان خشم موجب این است از موقع هاک ضلال العقل آشد شدة
ـ وقوله الجهل اعظم شدة **ـ** **ـ** ما ورد من حكم امير المؤمنين على السلام في حرف الطاء ومفضلة
ـ سمت وليت عون حكمه الفصال الاول بلطف طوب وموسى وابيعون حكمه الفصال الثاني باللغط المطلق
ـ فهو احد وحدهون حكمه الفصال الثاني من حكمه عليه السلام بلطف طوب وموسى وابيعون حكمه
ـ فعن ذلك قوله عليه السلام **ـ** **ـ** طوب بدين علب نفسه وله تعليمه طوب بدين ملائكة ملائكة
ـ طوب بدين احسن الى العباد وروز طوب بدين بحسب القنوح وبحسب الاسراف يذكر كطرن فتح
ـ كرت وازراف اخراج جست طوب بدين تحمل بالعفاف وتصني بالكتاف طوب بدين اكرم قدره خاتمة
ـ اقوه واطلاقه في الير واجهزه بکوسى كه بکوسى که بکوسى که بکوسى که بکوسى که بکوسى که بکوسى
ـ در بستان واسکار طوب بدين اطاعه اصحابه مدحه وبحسب غاره طوب بدين وفق اطاعه وبحسب علقم طوب بدين
ـ طوب بدين سمت الاقعن ذکرها طوب بدين بشکری طوب بدين من اجل افوطوب بدين خاف الله فاما من طوب بدين ذکر

﴿ شاهزاده چارلس که از شاهزادگان دهارک است
پادشاه نادره تسلیم خواهد شد
(۹ چادی الول - ۱۷ جولان)

﴿ کتف موشکی که در بذوق پیرو (نیاز بونکن)
بود از (کستنجی) بجانب ادبی و هیمار شده
میگوید که چون تابع (نیاز بونکن) بوده مجبور به
بناؤت گردید و راضی به نسایم است
﴿ بک جهاز روسی وارد (کستنجی) شده جهاز
(نیاز بونکن) را مصرف شد

﴿ دسته جهازان چنگی ژاپون سکه در جزو
(سخالین) وارد شده - عبادوت از دو جهاز زرده بوق
و هفت گروزه و سه هولاد گلوبوسی و شش

موشک و همه بزرگوار از فشور بوده اند
﴿ افواه است که مناقشه فرانس و آلمان در ماره
(مراکو) مرتفع شده در باریس جنان بیان می شود که
دولات آلمان حقوق فرانسه را تایم کرده و هر دو
بزرگوار آزادی (مراکو) اقرار نموده اند

﴿ رئیس جمهوری دولت انگلستان مستر (روز بولت)
دولتين روس و ژاپون را اطلاع بخشیده که دولت
جین اطمینان داشته که او بزرگوار در چهل سلح
شرکت داشته باشد. چه کتابه بحث آن چهل راجح
اوست هنوز درین خصوص دساجوابی نوشته ظاهرا
روس مایل باین امر و ژاپون بی میل است و باقی میل
ژاپون دولت انگلستان اصرار بروان امر خواهد نمود
﴿ (میوجلبر) که بی از اعضای شورای فرانسه
و از فرقه ازادی طلبان است در (بلن) آمده اراده
تقریر داشت. رساناً دولات آلمان او را منع نموده به
حالات را مقدامه تصور گرد و خوف آن بود
که در قلوب اهالی اختلاف بیندازند

(۱۰ چادی الول - ۱۷ جولان)

﴿ بی از جهازان فرانسه که در (برون) خرق
شده و افواه بود که پس از چهل دقیقه پیون آورده
و همچنانش همه زنده بوده اند مقررین بسواب نیست
امیرالبحر در آنجا رسیده بعید نیست پس از جند
روز پیرون آورند

﴿ وزیر خارجه فرانس میو (دووبر) در
دارالشوری اظهار داشته که مناقشات دولتين آلمان
و فرانس درباره مراکو تصفیه بذوقت و دولتين مشارک ایها
قبول شرکت در مجلس کافرالس مراکورا نموده اند

﴿ افواه است که بیوون فرانسه که بیض و که هنرمند
نمود خواهد نمود
﴿ انجیار ایتو بلند از تهیه مناقشات فرانس و

سپهسالار روس مشتمل است بر سیصد و یکصد هزار
و هزار و یکصد نوب و فشور (مارشل او باما) شصده
هزار و دهای هزار و هشتاد نوب میباشد

﴿ دولات روس سپاهیان دسته جهازان دویای سیاه
را نبديل فشور نازه نموده جهازان مذکوره در
تعاقب جهاز (نیاز بونکن) حرکت کرده مأمورند که
اورا اسیر یا خرق نمایند. دسته جهازان چنگی دریای
سیاه در (نو دوسک) رسیده بجانب جنوب و طرف
باطوم رهیار شده چه خلیل آثار نساد و بشافت
در آن نواح نمودار است

﴿ یکصد و چهار ملاحان کشیق (پوت) که بلوی نموده
بودند اسیر و بجانب سواستپولشان فرستادند

﴿ امیرالبحر دسته جهازان دریای سیاه دو جهاز
چنگی و شش جهاز موشک برای گرفتاری جهاز
(نیاز بونکن) فرستاده است

﴿ جهاز (نیاز بونکن) بعثتاً در (کستنجی) وارد
و خود را بمحکومت رومانیا تسلیم نموده است

﴿ (جزل لیانیوف) حکمران جزیره (سخالین) تلکرافا
خبر میدهد که بتاریخ هفتم دسته جهازان ژاپون در
(کرساکووسک) نمودار شده از پانزده جهازان غله
شور فشور خود را بخاک آوردند و بی دری شلیک میکردند
و گفچه های موشک ژاپون پس از ساعت نمودار شده
بجانب قلعه (کرساکووسک) شلیک کردند و پنج قلعه
میتھفظین قلعه را بقتل رسانیده ولی شلیک نویخانه
روسیان آنها را عقب نشانید - با سه و گوشش زیاد
جزل (لیانیوف) نوبای خود را خراب و هارت
حکومت را ویران نموده بجانب شاه رهیار گردید
﴿ در تاییس حکم (مارشل لا - قانون چنگی) جاری
شده معلوم می شود بلوی خلیل بالا گردیده است

﴿ جزل استاسیل سپهسالار بندر آرنر را در پنجه سرگ
گرفتار نمودند معلوم می شود در تحقیقات تائوه جرس
بر او وارد آمده است

﴿ تلکرافا از (یکوهاما) خبر رسیده که (بارن
کومورا) وزیر خخار صاحع با اعضای سفارت خود
سوار جهاز شده بجانب امریکا رهیار گردید - هام
وزرا و امرای لشکری و کشوری و جنرالها برای
و دام ایشان با میسرت نهاد موجود بودند

﴿ کشیق موشکی که در میعت جهاز (نیاز بونکن) بود
نیام شده حکومت رومانیا ذمه گرفته که باهیان را بی
جا خود ماند باشد آزادانه بسند . قبل از تسلیم بین
دولت جهاز خود را برخاست از شرک جنان سرشاد
بودند که خود را از بیگانه نمی شناختند

تاریخ (۱۴) ۱۳ جلدی الاول (۱۹۰۵) - (سال هولوکاست) (جع)

﴿ در (برلن) امروز است که مناقصات فرانسه و آلمان درباره مراکو مرتقب شده اینکه (میودوور) وزیر خارجه فرانسه خوبه شرکت در کافرالس مراکو را غوشه آلمان مشکلات دیگر در مخصوص مباحثات کافرالس موضوع بحث داشته است

(۱۱) جلدی الاول - (۱۶) جولائی

﴿ (کونت موراویف) که از جانب دولت روس و فیروختار صلح مقرر بود بواسطه علات این عهد متفق گردیده و مذکون است که (میودوبوت) وزیر ختار مفرد شود

﴿ (میودوبوت) وزیر ختار صلح از جانب دولت روس مناسب خوبن رجای روپه برای این عهد است و این وزیر با ندیم در کافرالس صلح (لاهی) در پن مباحثات ماه می سرت نایندگان واپس گردیده در هر صورت برای دولت روس وزیر ختاری او در امور صلح مبد نظر میرسد

﴿ گابنیش این نکت را بدولت روس حلی نموده اند که آ و قق شوابط صلح کاملاً تصفیه شود نور جنگ بین او اردو سره خواهد شد

﴿ با غیان جزیره (گرد) پلیس مسلح و امن غوشه که از (نواح کنادیا) خارج شوند. بدست از قشون انگلیس به تأیید پلیس مسلح فرستاده شده و پیکنگر و پیشنهاد نفر انگلیس بحرخواجہ گردیده اند

﴿ دولت عثمان قشون زیادی از حدیده به (سما) و (بیز) فرستاده چنان معلوم می شود که بلوی بالا گرفته است

﴿ مناقصات جیش و انگلیس موستانه تصفیه شده از جانب دولت روس (میودوبوت) رسماً و فیروختار صلح مقرر گردید

﴿ در ادبیه پست و چهار قرق سر حلقه با غیان ادبیه را طباب آنداخته - حفتاد و چهار قرق که مجرم قلت و دزدی گرفتار بودند مرخص غوشه - و پست و چهار قرق را بیز شن مله قید نمودند - تمام این انتقامات پلیسی معلوم می شود

﴿ در پرسنگ تحقیق شده که افتخارش (کیفن) بین بر افساد فرقه آزادی طلبان قلبیس است که از مازه آن جامت ۲۵ تارنجک و پالس کلارهای ۵۰ و ساز اسباب حرایه بست آمده و دوازده قرق را بیز گرفتار گردیده - رئیس این فرقه و کسیک این عده سلطان را از خانه او پشت آورده - پس از گرفتاری خود را علاوه غوشه

آلمان در را کو اثبات میباشد - ولی درین مخصوص اظهاری نداشتند که درین تصفیه آیا فرانس در ضع مانده با ضرر

﴿ خبر (روز) از (نوکیو) خبر مبدعه که (میونگون) فرانسوی که در می ماه گذشته بهم حاسوس گرفتار گردیده بود پس از تحقیق عدالت و سان حکم بقید باز چشم صادر نمود - و متوجه وی را هشت سال حکم بمحبس صادر شد

﴿ وزیر ختاران صلح در (بورت سنت) و (پیورت سنت) با پیکنگر ملاق خواهند شد در عهادت حکومت (بورت سنت) جمع خواهند شد - به مقام مذکور سرد و خلیل خوش آب و هواست بدوا وارد پیورت شده سپس برای ملاقات مفتر (روز بولت) در محل (اسفر) خواهند رفت آنکه به کشتهای مخصوص خود روانه (بورت سنت) خواهند گردید

﴿ لشکریان واپس (نوتو) را بیز که در آخرین حمله جنوب جزیره (سخالیون) میباشد متصرف شده اند

﴿ (کونت سوالوف) که بیک از عهد داران ملک مسکو بود و حینه که قبول هر خداشت هارضی را می نمود گلاره برای خودمه همان دم جان باخت و قائل وی گرفتار گردید

﴿ در معدن ذغال (واتس نون) که در (ویلان) است صد و چهل و چهار قرق هملجات مشغول گار بوده از سربق هم تاب شده اند در (دارلند) بیز سی و نه قرق همی بلا مبتلا گردیدند

﴿ وزیر خارجه دولت انگلیس (لاردن دون) اظهار داشته در سوریک دولت فرانس شرکت در کافرالس (مراکو) نایاب لبک دولت انگلیس بیز شریک خواهد شد

﴿ خبر (روز) از (پکن) خبر مبدعه که دولت چین جمیع دول را اطلاع بخشیده که او هرگز قبول نخواهد بود امری را که وزیر ختاران صلح تصدیق نمایند مگر آنکه نایندگان دولت چین بیز دو جلس صلح حاضر و شریک مشوره و بحث باشد - زاپون جواب داده که این اعلان اینها با طبیعت اول مناقصات خواهد داشت

﴿ چهار قرق آزادی طلبان در مسکو گرفتار شده یکصد و نوزده نارنجک نزد آنها پیون آمده است

﴿ در آلمان چندین مقابل قرضه که واپس خواهش نموده بود هر خداشت برای اهای آن رسیده است

﴿ خبر (روز) خبر مبدعه که در (بلژیک) شخصی

پیشوی مهدویت ظاهر گردیده است

كتاب ثلاث مصارف كتب إيمان المؤمنين على طبقه

الضئيف أخشن الظلم ظالم التحاء من منع العطاء وظلل الله سبحانه وتعالى في الآخرة بمنزلتين أحلاه في ٤٦
الذئب افترضوا نبياً ونعته بشره، است درجت لزوجي كسي كلامها وراده بها ظلم المروء في الدنيا
عنوان شعماه في الآخرة ظفر بمحنة المأوى من أغرض عن قرار في الدنيا افترض بهشت جادواني كسي
پشت كردي بشارف دنیا فان ظاهر القرآن آنهی و باطن عینه ظاهر إسلام عشیر و باطن مونق لله
آنه تویقه وبصر عمه ظلامه ظالمه تهمه الله سبحانه ولا يهتم لها وادحة هم ظلومه اخذوه محدث مکتهب
ولکن معلم مکدره وار ظلمه ادخان و ضعفه في عصبه و خبره ظلمه جسان بدل جسان
درخ کسی و در جانی که شایسته جسان بیت ظلمه الشتم ظلمه و خانه ظلن الاشتان بیزان عقیله هن دنیان بیزان
حضره وست و فصله اصدق شاهید علی اصله و فعل او راست کوز کو ایست بر اصل او ظفر الکرم پیغ ظفر
الشیر پیغ ظهر الشیر پیغ ظفر الکرام عفو و اخان ظفر الشام پیغ و ظعنان ظفر الشیر من طلب ظفر
الشیرین و کیه ظفر الشیطان من غلب عصبه ظفر افسن شیطان کس راست که طلب شود غصب و ظفر افسن
برکیت که الک شود غصب او برا و ظفر الموعی وین اتفاک دل شهوة و ظلم المروء و من من بصنیعه ظفر
البشری من أغرض عن قرار في الدنيا ظالم الشتم اعظم الجرم ظلم الدخان فیح الاشتان ظلم نفسه من
حصواهه و اطلع الشیطان ظلم کرد بنفس خود انگریزی ایضاً در عصبه زیان اخبار کرد ظلم العبد
پیغید المدار ظاهر الله سبحانه و ایضاً من ظلم الیاد ظلم المعرفه من و ضعفه في غیر اهلهم ظلم نفسه
من و خی ملیوال قناد عوضاً عن خار الیفا و سنم کرد بنفس خوبی رانگریزی ایضاً را بر سری جادو داده
خلل الکرام و قدره بیچی خلل الشام و کندی خلل الغیر عیاف ایهی الشایس هموال الغنائم موجود
نفس را باز و اشتن از طلب آنچه درست مردم است دولت و رژوهه است موجود خلل الغیر عن لذات
الذئباً مواليه هذا الحمد و ظرف المؤمنين ثنا مذرعن العالم و مبادره ای الشکارم ظفر بیغ الملک و
اضبع صنایعه فی الاکارم ضبط اللسان ملک و خلائقه ملک ضابط فنیه عن دواعی اللذات
مالک و مهمله اهالک ضبط الشفیع جند خادیث الغصب بیون مواضع العطیه بخاجانی فیض
بنکام حدوث غصب مورث اینی است از مواضع ملک ظلم الشایس يوم الفهمه متکوبه ظلمه بعد
خرقی خلل الشناعی والآماعی بیزول الشیع و کسلی الشیع ستم کرون برای ایام و ایام موجب زول عذاب وست
و سب راحت و نفت است ظفر بمحنة المأوى من غلب الموعی غلش ذوق الاباب آفریش شیع من شیع
ظلن العائل کدامه
یهاد و دین حکم آمیر المؤمنین علی علیه السلام نحر فی العین و

فیونکه فضولی ماشان و ملک و ملکون حکم بلطفی علی و مواردیع و خسر و فیونکه الفضل الفضل
بیفیظه بیزیت و مواردیع و ملکون حکم الفضل الفضل بلطفی علی و مواردیع و مواردیع و میتوون حکم الفضل الفضل
بلطفی علی و مواردیع و عشر فیونکه الفضل الفضل بالطفی علی و مولیان و ملکون حکم الفضل الفضل
و من حکم و آنیه السلام لقطعی علی و مواردیع و عشر فیونکه فیونکه فیونکه فیونکه فیونکه فیونکه فیونکه
یکون العفة علی قدر المیزان تكون الحرفه علی قدر المیزان تكون العفة علی قدر المیزان تكون الحرفه

جلد سیمز کتاب و قلم ناسخ التواریخ در وقایع آفایل مسجہ

٩٦٢ بیت و هفت بامزاده بیت علی مدری الحبیبه لکون العبرة علی مدری المروءة نکون الشفا ف علی
قدر نکرین النفرین نکون المرؤه علی قدر المحبیه نکون الملوءه صاحب را بامزاده صبت
ابرو توابت علی مدری المؤنثه نکون میز الله المعنونه علی مدری الرانی نکون العزیه علی مدری
العذیل نکون الطاعه علی مدری العده نکون لغنا عذر علی مدری الحبیبه نکون الشفا عذر علی مدری
التفاء و نکون البلاه امتحان و بیت بامزاده بیت علی مدری البلاه نکون الجزا علی مدری
الانصاف شرح المؤذنه علی مدری التواجی فی الله تھا ضار المحته علی مدری الدین نکون خلول المرئیه
علی مدری حسین البیه نکون من الله العطیه از خداوند ثبت و عطیت بقدار حسین بیت علی الناجی
اندیخته از فی الرؤای و لیش علیه الصهان فی البیه علی الشان و قلبه الشفیه با الله مبنی المحجری الشیع
علی العالیه ان یکل معاعلم مر بطلب شعلم ما الدین علیم فصلست بر عالم که بعد خود علیکند و طلب فاید آموش
آنچه را زنسته علی المتعلم اید آب نفسه فی طلب العلیم کیلا نیل من قتلیه ولا یکنکش معاعلم علی
العذر و الامان مبنی الامان علی الامام آن یعلم اهل ولا پیله حدود الاسلام و الامان
الفصل الثانی من حکیمه علیه السلام فی حرف العین بلطفه بجهت و هو اربع و تلشون حکمه
فین ذلک قوله علیه السلام عجب میان لا یکل اجله کفت بجهت امله عجب میامد مر از کسی حکم جل
دار و با امل کار بعده میکند او بجهت میان بجهت عصمه کفت بجهت عیار فی راه بجهت میان عیم آنکه مشغیل عین دنیا
کفت لا یکنیں الرؤای لاجزیه عجب است از کسی کیه مازدنیا و دیگر و تدارک زاد و پیچ سفر میکند بجهت میان
بجهت ایه کیه و هو بیرے خلده بجهت العیاقیق الموت بطلب عجب میان عرف سوی عواید الذرات کفت
لا یکنیت بجهت میان عرف شدید ایه علیم الله و هو عیم علی الاصرار بجهت لذکر کان آمنین نظره و هو
خلد بجهت بجهت میان عرف الله کفت لا یکنیت خود بجهت میان عرف نفسه کفت بدانش بذرا الفتن
و بجهت میان عرف نفسه کفت بصدح اصلاح الناس و نفسه اشد شوی فی اداله این خلیلها و اینها
اصلاح غیره بجهت میان بذکر عیوب التاریق نفسه اکثر شیخه میانها و لا یپیشرها عجب میامد از کسی که کن
نه مایب مر داشت حال آنکه مایب واقعون از دیگرانست بجهت میان بعلم نفسه کفت بجهت عین بجهت میان
لذکر بحال فیه الشرعیه بعلم آنکه فیه کفت بجهت بجهت میان بحال فیه و لذکر کیه کیه بعلم آنکه این فیه
کفت بجهت بجهت لذکر بجهت بعمل بالغیر الذئنه منه هر یه و بیقو نه الغیری الذئنه ایاه طلب بجهت میان فیه
نه عیش الفقر و بجهت ایه فیه فی الاخر و حیات الاغنیه و عجب میامد مر از بخل که بحال امدوخته نمکان
نه بکند در دنیا زنکافی فقر و بازیده در آخرت حساب اون عیشیار بجهت میان بجهت ایه بجهت غایله
نه بجهت ایه کفت لا یکنیت ایه خسرا و باحسانه کفت بجهت ایه کفت میامد شکفت میامد
نه از کسی که بجز و بسند کافی ایه باشی خود و آزادی کند کند کو نه بجز و آزاد کافی
نه باحسان خود و بسند کند بجهت میان بجهت ایه کفت ایه ایه ایه ایه و هو

كتاب كلمات قصار از کتاب امیر المؤمنین علی علیه السلام

بر کی الشاء الافلاج بحسبت لغایم دار الفداء فناریک دار البقاء بحسبت لین نبی الموت و هو ۹۶۳
 هر چند من هموف بحسب میسای مر از کسی که فراموش بکند مرکرا و حال آنکه می سندید بمر و زرمدان بگذشت
 بحسبت لین هنی آنکه بتفصیل چنین چنین کل چویم فی نفسیه و بخیر و بخوبی اینها هست بخوبی عن
 الطعام بفقرتیه کتف لا بخوبی الدنب کلام غفوتبه بحسبت لین هنک کلم فیما ان حکی عنده ضعوه
 قان لر بخک عنه لم بتفعه شکفت بسا یاد مر از کسی که سخن کند و پیزی که اکبر از کشته شود او را زبان ساقه کرد
 کشته شود او را سود بخشد بحسبت لین هنک کلم عیا الا بتفعه فی اینها ولا نکبت له آجره فی اخون بحسبت
 لین هنر عکب فی الشکر من الا خواب کتف لا بخوبی البهله الارثاء الا فیها والذین شعنت فضائلهم
 و تقدیمه علومهم و تربیته خجسته عیشیت لوجیل باشیه آنخوی المسلم فی حاجیه قمینیع من فضائیها
 ولا برقی نفسه للجیر اهلا فهبت آنکه لانوای برجی ولا عقدات بیقی آفرزه دزون فی نکاریم الاحل
 بحسبت لین هنر بجیو فضل من هوقه کتف لا بخیم من ذوقه بحسب میسای مر از کسی که امید وارکن فاضل شود
 از زبردست خوش در حرم میکند بزیردست خوش بحسبت لین خاف البهای طوری کتف بحسبت لین بیفتنط
 و معده الطیاه و هو الا سیمیث فی این بحسبت لغفلة الشاد عن سلامه الا جنایه بحسبت لغفله دوی
 الالباب عن حسین الارثیا و الا سیمیث داریها بحسبت لین هریت دواه ذاته فلا بطلبه فان وجده
 فلا بندل اویه بحسبت از کسی کی می شناسد دوای در دخویش او طلب نمیکند و اکبر باید او اینکه بحسبت
 لین بعلم آن لای اغفار بخوا کتف لا بخیس عکله بحسبت لین بخیز عن دفع ما علیک کتف بقمع له آنمن
 میباخثه الفصل الثالث بنا و داری من حکیمه علیه السلام فی حرف العین بلفظ علیک نهاده
 و سیون حکمه فین ذلک قوله علیه السلام علیک بالورع فانه خمین صیانت علیک بالامانه کافیها
 افضل دیانته علیک بطاعه الله سیحانه فان طاعه الله فاضله علی کل شیوه علیک بالاعظام یا شیوه
 تعالی عکله فی کل اموریک فایهها و فایه هم کل شیوه برست که توسل جوی بجد او زیارت و تعالی و پر کاری چیزی
 خداوند نکاریان است زیر خاکه علیک بزرگ الصیر فایه بزمک السلام و بخیثک السلامه علیک
 بخیثه الا سیمیث فایه بکسبیات الكرامة و بکسبیک الملامة علیک بالعذری هنن صدق فی
 آقواله بجل فدره علیک بالریف فن رفی فی افعالیم آفره علیک بزرگ البیین و بخیثک الشک مکن لک
 شیئی آضل لیهیه من علیک الشک علیک بقینه برست که بست کیری یقینی و پشت پی نن شک بازی
 مردار زیان خوار زردویں زغلبه شک بر قین علیک بالتصدیق تبعیه من دنایه الشیعه علیک بالشیعه لک علیک
 با لیخی سی دکارویں با خردمندست و اسماع حاجت با خداوندست علیک بالضرر فیه با خذ المخلو
 والله بترجح الجاہل علیک بجهیز الشاھیه الا سیمیث و الا سیمیث کثار من الزاد علیک بالتفیه
 کاریها شیئه الا فاضل علیک بالجیه و الاجمیع امداد فی اصلاح العباد علیک بالکوئی فایه هم
 الذهین و شیئه الذهین علیک طرفی کیو و امیر دشدا من العشادل و مصلح
 انک عکمال علیک بزرگ الحلال و حسین این بایعیا ل برست که کسب حلال کنی و نکون

جلد سیم از کتاب و تیر مسیح التواریخ در دو قلم اقبالیم سعیه

۳۶ عیال کن و ذکر کارنوق کل حال و خداوند را در هر حال ذاکر باش علیک بالعدلی فی العدال فی العدال
الشدید و القصد فی القصر و الغنى برست که با دوست و شن براد صدای پوی و با فقر و غم از همان
آخوند بخوبی علیک با خوان الصفا فا فهانیه فی الشفا و عقون فی الشفاء علیک منقوی اله فی الغیر
والشهاده و لذوق المحن فی الشخصی و الرضا علیک بطلعه من هاموله بالدین فلذه همدیک و مجتبیک
علیک نویم کارم انخلال و اضططاع الرجال فرا فها بهان مصارع الشو و نویجیان الجلال علیک از میان
ظرف افضل شیم الاشراف برست که چنگ در زادت دعفه زل که آن ناصلا صفت اشرف است علیک بزرگی
البذر و الاشراف علیک بالخلق بالعدل و الاوضاف علیک بالصیری و الاختیال فن لزمه همانست
علیه المحن علیک بالازیمانیه فی العیان و الرغبة الایمیق توپیک و توکل کل شاییه افجیک فی شیوه
او اسلنک ای خلا لی علیک با الاختیان فانما افضل و زاغیه و ازیعه بضاعیه علیک بالرقی فانیه مفتاح
الصواب و تحیثیه اولی الالباب برست که بمردانه طرق و مدارسی چنان کلید نظام سbast و پیغت
صحبان کیست علیک بالعیاف و الفنون من احمدیه حضرت علیه ایشون علیک با دمان العمل
فی الشاطی و الاکل علیک بظاهره من لا شد ریجه ایه علیک بمعنی کل ایم لاسد را با ضاعیه علیک
با الفضل فلذه اغون شیع علی خسین العیش و لئن بھیل امروحتی بویشهه و علی دهنی علیک
با الاخره زانیان الدین اصافیه علیک بالمحکم فرا فها مخلیه فایجه علیک بالمحکم فایجه
برست که از شرم و جیا شعار کنی و از عقر و خرد و مار فما فی علیک بالتعاله فلذه همنه العقیل علیک بالحمل فایجه
تمه العیل علیک بالشکنیه فایجه احسن فیشه علیک با الاخلاص فی الداعوه فایجه اخلق با الاخایه
علیک با الشکر فی الشراء و الشتر علیک بالصیر فی الصیری و ابلاؤ برست که درستکنی بلام و محن ایسر
و شکیب بجن کنی علیک بالفنون ملائیق ادفع لعلی بینیه علیک بالعمل فلذه مال اعوره من علیک با
لودب فایجه زین الحسب علیک بالکفوی فایمه اشرف فیشه علیک بالعیشه فایجه ایلغم زنی علیک
با ایشانه فایله جانه الموده علیک بمحسن اخلاقی فایجه بلهیک الحجه برست که در عیسی اخلاق کوشی
هاز طوب مردم جامه محبت پوش علیک با الاخوال طنزیه راهیوب علیک بید کاره فرانه موذاطفه
علیک بالتصدیق فایجه همیجی علیک بالحمل فایجه مخلق و پیش علیک بالوفاء فایجه اوقی جیجه برست
که شمار خوش و ناکن که در فرج حرب حادث راهیزین پیرست علیک بصلیح العیل فلذه الزاده ای المحنة علیک
با الاخلاص فایجه سبب فیقول الاعمال و اشرف الطاعنه علیک بمعناد بیزدی العمل والدین فایجه
خیل الاخطاب علیک بالفضل فی الامور فن عدل عن الفضل جاز و من لحمد به عدل علیک
با الاخطاب طلاقه فی کل اموریه فایها عرضه من کل شیعی برست که در هر کار روی با اذنا کنی و چنگ در نوک
زد که در هر بروی بنت نجا همانست علیک بالشادهه فایها بجهه المحن علیک بالتفی فایجه خلائق ای ایشان
علیک بالرضایی الشد و از خواجه علیک بالشیم فایجه و زانه که هر علیک بالازیمانیه فایشانه الثانيه جوی
با ای اصافیه علیک بالزهد فایجه عون الدین علیک بالصیر فایجه حیصه من حجهن و عباده المحبین

تامی جست و همان صریح بکسر فیض . و در افتتاح مدارس هست گارید - اساس شریعت خدا را بمحکوم کان است و آینه دیانت اسلام بستاری بیان - نه پسندید که کودکان شاید تقدیت و داشت چرگ شوند . و مخل وجود شان از چرگ و پار مرفت و پیش طاری پاده ؛ شایسته و پسند نه بیان بیوایه و بیکمان برادران دینی این شهر کسب جهول و غلاقت و نادانی موده در نوجوان و بدن و گوش همراهها خلک باز و خلک نشین خوار و ذلیل پاندی غیرت بگلید . که نوہلان وطن هنوز را در بوستان دیستان هم چورش دهید . و به نمرات هو و فنون پارورشان گرفته اید - تا در دنیا و عقبا کامکار و نامدار شوید !

بخدمات در استراپاد همه شاهها ارباب نبوت و دارای حکمت هستید . ولی منرو و نباشد و گفتن نکنید که اولاد و اخداد هم هر بادوخته های شما بجز و بختیاری زیست و میشه باشد - عجزن پیش و منظر آفرینش فرماید (کله هم من اخبار - خبرک من مال بسطیک - لان المسال بسطیک واللم پهیک) مال و مایه و زر و پال است - علم اسباب بیکبخت و اقبال - البته دیمه و نیزه اید بسا اشخاص مال و پولها گذاشتند و گذشتند باز ماندگانشان باقتضای جهالت و نادانی بخلاف اتفاده و باذک اوای ذبله و برویان درین حکمرانی حکوم دیگران شوند . و در غایب خواجهی بندگی - باری گردید - بس وقت را غنیمت شمرده چون سایر غیرخندان وطن بدیگ حمیت بخوبید و در نوبت و تعیم اطفال خود بمحکوم شد . و نصیر این نعمت گزارید که امنیت جنبه سردارانهم حکمران که مرائب غیرفندی و حبشه و دولتخواهی و ملت برق ایشان بسیاز از اوه و برهان است . چنانچه در کلیه کارها با خیالات شما کمال اخداد و وفاقي و هرامی دارد . درین امر بجز و برا پاشنا شریک و انجاز گردید . و ام نیک ایشان به تأسیس مدرسه افغانیه در استراپاد در حساب فارغ باق خواهد شد - خود جناب ایشان که یزدان بالک گوهر وجود سعادت نوامش را از دست بره خواهد روزگار صون فرماید - با کمال شف و بیل خاطر تربیه و تیار پست و پیغام اطفال پیم را بهمه قوت خود گرفته - پیش است که هر یک از صد همان بحیث هر یک شرف این مخصوص مسعود و در غصه

پیشنهاد آجده در نامه مقدس دراین ماده با مواد دیگر تکارش باشند و مقرر مقرر مصوبه مصالح است . ولی همین قدر باقی مسوه (میگویم و می آجنه از همه همین) که آجنه در نامه مقدس تکارش شده و میغیره خالی از افراد شخصی و مبنی بر خبر خواهی ملک و ملت و دولت است . و روزی پایان که مقامات خیر خواهانه حبل لذین را بطریق مثل و شاهد ذکر پایند و کف افسوس از عدم پیروی بر آن بخایند و قلده حاصل نخایند **مکتوب از استراپاد**.

(از شماره ۱۱)

تحمیمه توفی هر دولت و فلاح و محاجات هر ملت و شفوق و مزیت هر طبقه و طایفه موقوف بزم است . و این بزم که مدار میعت و زندگان و هایه نبوت و سعادت صریحی است میسر نمود جز به نخسیل . و نخسیل ممکن نیست مگر بوجود مدارس با سلوب نازه و قانون صحیح . و تأسیس مدارس نخسیل الا بهمی و اخلاق - چنانچه دراین عهد فرطند که اشراف لعنت مرفت و دانش این انسانی وطن هنوز را از خواب غفات و بی خودی بخود آورده . بفضل ایزد متعال و چن اقبال بزوال بندگان اعلیحضرت اقدس هایون شاهنشاه عدالت گستر معاور چور - ایه بروزگار مظفر الدین باشانه قاجار خلیفه ملک و سلطانه و بتاییدات و تقویت برگزیده سایر حضرت بودان و تانی ائمین آصف سایان حضرت مختار شاهزاده آزاده صدر اعظم مدظلمه المali و تشویق و توغیل هنایه نظام وسوسین شریعت حضرت خیر الامان . خیرهندان ملک و وطن پرستان با حیث را از هر کنار هریون غیرت و حبشه بجهان آمد . باشی بر از شف و صرور و سری مملو فرشق و شور در تشکیل اجمعیها و تأسیس مدارس جاقعه ایها گرده و باذک مدنی دو هم بلاء مکتب و مدارس احداث و در نوبت اطفال و تعیم ایتمام وطن بعلوم و فنون بجهان و دل میگرندند بمعنی طوب لیم و حسن مآب . حکم که تا زندگان نه نامیان بزدگی باد - و چون در گذرند آثار و بادگار شان تا ابد پایدار است - پس ای خیرهندان با قدرت استراپاد - وای وطن پرستان با همت و حبشه این شیر فیض - خلا بیز و بست بالک اعلیحضرت اقدس پادشاه عل آله و هموطنان غیور با فر و جله -

شماره ۲۰) ۲۰ جمادی الاول (۱۳۹۳) سال خوازه‌نامه (۱۴۰۰) منسق:

برده . پکند و سی نفر مرد و زن را ملاح سکونه
خوب شدند . و در بیارخانه (مکن) روی چهل هزار
چار و خیاره . و بست و دشمن زار مند و پیاره هزاره
شنا باقیتند - این رایورت بحال سچنه دول رکه -

مهارت طبیه زاپون همه را بجهت ادعا ته

زنگیک دو چار خانها خدمت میکنند راهبه و یا
مرحه نامند . در زبان روسها (میل مرسه ستر) یعنی
خواهر با ول مرجحت . در بیارخانه اکثر این زنان همانا
و قربتاً الى الله پسته زنی بیاران میکنند - زن ادبی
و چیزی افسران زخدار روس ترک خدمت کردند -
در زاپون کسی ازین قبیل چا سخن شبیده بلکه
با سم خواهی یاد و تذکار میکنند - نه کنن دیگر که
این اساس خوشیده یک ملت میباشد این است که از
اول جنگ در میان ملت زاپون بک کله سخن خاق
شبیده شد و حادثه به یکدیگر نمودند و نه افراش
بکریه دیگری کردند نه همان واقعه هم دیگر بستند . نه
بی را هنر و نه احمدی استخدا داد نه حکمی بکلر
کمی مداخله کرد . خیالشان بصورت دادن کار است از
دست هر کس شود علی السویه باشد . و عکس روسها .
از اول یکی میگوید اگر آن شد من نیستم و آن میگوید
اگر او کرد - دیگری میگوید او گرفت - یکی استخدا
میدهد . دیگری هنر می شود . آدیک ص - دیوان
حزب گرم است . این را مستول و آبره معزول . اگرچه
بیمار اینها وابد از سبق آئین بنداشت - ولی از
اول در میان این قوم عاق وود - صفا و اتفاق راه
نداشته و خواهد داشت - بب اینهم اسبابه رجال و
سرداران نبوده و نیست

ولی ملت زاپون دیشه این شجر زقوم را از پیغ
و بن کنده با وجود بن صدیقت که نام دله زاپون و
علیه روسهاست نار میگویند خواهیم کرد ؟ دوست
هزار سرباز خواهیم فرد ناد . بعیضاً نار رسیدن دوست
هزار لشکر از دست لشکر دشمن دویست هزار
نف خواهد شد . وجای اورا قادر شدند بروکنند .
و حریف کلاف هافات وابش از اینها مبنوادرکرد .
· حوش بخنی ملت زاپون یک آست د در مطلعه
او هزار نفر سرمار برخی آسایشن دامنه لازم
نیارد . زاپون با کسی عدم حدود نیست بلکه نه حکم

این شروع مقدس مسابقه نویه هرامی با عنوان
جناب مظله سخا نهاده عواد اشایه (م - ع)
مکتوب بکی لاز دانایان

(از شماره ۱۶)

ولی بر حکم روسها چه کرد و میکنند
از ابتدای جنگ تا پونا هذا دست بسته و زبان
گشاده - در اوایل لو بز تپی و بزاده زاپونها بجا
گفتند - هر کس که روز نامه را با دقت خوانده و
قوه حافظه ماره میداند که چه وحشی کریها کردند
اید حکومش این وحشیها را گرفته با سیل تأدیب و
نوبت کرد - که دیگر ندم از هنر ادب پیرون نه نهادند
افلا یکمیلون بول بکمایی تلکراف داده شد که تعریف
و تمجید قریب احکمین و استوسل و سایر سرهاران را
شرهایم گرداند - جندیان بار بسیار شلها و شمشیرها
و خلعتها توقع نمودند . با خل اوف نام (بیو دیک تل)
را از دو هزار سو ما ز زاپون گرفت . هاروز رتبه اورا
و قزویل ترق داده همان اول الکندریک نا شمشیر طلا
باو مرجحت کردند . و نام همان ملی را تل (با غل اوف)
نہادند . و نوال ملتسوف بازده هزار قراق و دوازده
خراءه نوب برداشت که از کاکیف دشمن واقف شود .
چهل روز گردید سه هزار تلفات داد چیزی قلمبده
برگشت این واححات فوق العاده ام نہ ساده و لشان
داده . و عکس (مافلاتر) نام ضابط زاپون با صد و یجه
ظر باین مأموریت ورنه سه ماه در آن برودت هوا که
۴۰ درجه بود اکمال و طیفه کرده خبر صحیح آورد زاپونها
ازوی اظهار خوشنودی هم نمودند . روسها غرار را
و بجهت نام نهاده و بوجهت متفهم را قریب بظاهر . غالباً
در عالم انداحتند . نا اصرور هزار و دشصد نوب زاپون
از روسها گرفته بکار و توکو خبردادند ولی روسها
روزی چهار نوب از زاپون گرفتند بکاه نام بوشند .
حال باید خدیعت را درست ملاحظه کرد . از اول تا
امروز هرچه شنیدم زاپونها کردند گرفتند و عاد و
بر حکم هرچه خواهند روسها خواهند کرد خواهند
گرفت خواهند رفت . بعد از شکهای فاحش در فرابود
هم بقول خواهیم کرد نایت و برقرارند

و خدیعت دیگر اینکه بحسب این موقی زاپونها
بیارخانه (بلو) شنیده اند و چهار . خیزد خیار و بیله

كتاب كلام صاروخ ببر المؤمنين على عبد الله بن عثيمين

بازه (۲۴) ۷ جولائی (۱۳۶۳) سال فوایدی اول (۱۱۰۵) صفحه (۱۰۸)

فی خسی را هزموده - همه را بالطف بقانون آنماق و صروت و ذکون خوبین مستحضر و امده و از ساعتی ترکان را از یأس و سطوت بولت آله و دن پنهان رأفت خود امید و اوساخته - ما آنکه خلوق تا قائد است شعوه قدر و مندار هیچ کس را نیشناشد - اهلی این مملک عموماً حق نعمت این مردم بزرگ را شکر گذار و خدمت شماره استند - و این حسن کردار دو خاکپار شهریار تاجدار با حسن الوجه معلوم و مفهوم و بصحابت شاهزاده مقبل الدوّه که از جاگران و منتسبان سده سینه صدارت عظی میباشد نخال خورشید مثال که من آن ذات منکوق صفات است بافتخار این سردار نامدار مرحمت - و یوم جمعه پیغم و هشم شور ربع الملوود سن (۱۳۶۲) از طریق مادردان وارد این سامان شدند - سردار اعظم نظر بشاه پرسق که جمل ایشان است فشوون سلطنتی است آمده را با ترتیب خصوص با سواره بیوت و سواره ولایت که زیاد برسه هزار قفر بودند از دو فریض تا دم دروانه هر دسته را آراست در جلی خود قرار دادند و در بالای قلمه (طندان) که از آثار عهد حقیقت است و فلانه منطقی میباشد شاهروان هشت بر افرانه با محروم مأمورین و نایاندگان دولت در چهار بخوبی ماده با آنجا و فه پس از آنکه نخال مبارک را فریب سینه افتخار قرار داد نقطی هیچ بر لشکر این عصیان شاهانه و رهابت از خدمات صاحب منصبان و مأمورین خوده شربت و شیرینی صرف و ده پاد شهر و دیوانخانه شدند - پازده تبر توب در خارج و سه تبر در میدان توپخانه شلیک شد شاگردان مدوسة افسوسی که لذت‌آیینات خودشان است با لعلی واقع دیوانخانه آمد - سه تبر شان خطبته که خود افتخار کرده بود قرائت نمودند - انتقام این شاگردان میان شکنی و حیرت عالم گردید که بین قلیل زمان چگونه به این خوبی تریث یافته تد

سخن جغرافیای ایران

﴿ از شماره ۱۱ ﴾

﴿ عل آیاد ﴾

نصب است به دور جنوب شرق منطقه ایالت واقع شده و بهجهیه داری ای بجهزار خوش لست و ای

دم خنده اسد یا مو (ع - م)

در همان طوف که از پیش افسران روس دو بار
حانه ذکر شد خواندن حل بر افراد نهایت -
اول یکی از دفترهای روسی قتل کرد - پس پدره
از جراید فرانسوی با تلفیق از تبریغ خبرهادند روز
۷ مایس دو اینجا هیچ تبر نکرد - تیارها و سار
جاهای خوش گذاشان میل هم روزه بود - ملت
که از پانصد ۷۰ هزار گجر کوته های خود متألم
شود هیچ حیز ندارد

سخن مكتوب

محمد الله والله از ما من اقبال بذول عليه حضرات
قدر قدرت شهر باو جیجاه اسلامیان بناء
(ملک مصون است و حسن ملک حسن است)
(ملت و افراد خدا برای سین است)
هر دوری متفصل طوری است آن عهد و زمان
که در علک است آباد و گرگان حکام خون آشام که
شفل شان سفك دعا و تبرور بود گذشت - فعلاً دو
هر کاری اسان کامل و شخص ماقبل لازم است -
خاصه ایات این حدود که زرآکه هرگز ناری از تربت
با نفع روسی مربوط و خلقط می باشد - و هم
ساخت سازی و هر لحظه بطرابی ملبس میشوند -
والی این ملک باید زیاده از حد سالم النفس و حکیم القل
ربگان و مهرگان مسلح جو و یک خو قانون خوان
و زبان دان با خلق خدا شفیق و با عالم ماس و فیق
باشد -

(خلق هم یکسره نهاله خدایند)

(میچ و بعنک از آن نهال و نه بکن)

که امروز روز دو زبر سایه ها و ایمه شهریاری و همت
آصفانه حضرت صدارت حکمران این ملک غام صفات
ساق الذکر آرایه و پیوایه

چنسلن مهر بیش با هر زن است

که هر بنده گویند خدای من است

ترکان و مهرگان دور نظری یکان - هیچ را مسدود
و هشیبه را مقصود قرار داده - وضع شنی را دو
غیر ما وضع له خوده دوست بوای و پیشمن گذار
میباشد - از روی رأفت گذبه و سعادت شامله و رعدت
ریاست احدهی را پیاسیت چا گردید - هنیک حرمت

میراث فرهنگی ایران

جهانی (۱۰۵) منطقه (۹)

در خلأه خود نشسته هبته بمعت دریا عطف نظر
نماید هبته جموعه پندوگاه استرآباد با آده مانورا ده
که در مدخل پندوگاه منزور واقع است و جزائر مینا
کاری شده و شبه جزیره میکانکله و سواحل شاهله
اورا دیدن میتواند - و قصر ملطق خیل از شهر
مرفع تربت که اگر از آنجا کس بواقع مذکوره
عطف نظر نماید بینتو از آنجا ها را که ذکر
خودهم میتواند نخت رویت و نزد خود آورده ولی
افسوس انجا ها هرور زمان بسلط اعدا معرض
و سرا های عتیم که در درون بوده و بسیاری از
بروج و باروی اطراف خراب و بعضی را نیز آتش
زده سوزانده اند و قسم اعظم سکنه شهر به اطراف
هرت و برگنده شده و قوس شهر کلیه تاقص نموده
و این شهر بزرگ با آنکه شایسته هرگونه عظمت و آبادی
است حلت یک قصبه کوچک را کسب کرده است

و باغ و بافجه های لطیف این اطراف چون
مدن بی صاحب و پرستاو ملنه هر طرفش واگاه های
ییگاه و درختان بیابانی خدا آفرین احاطه و امروز
با وجود اینحالت بازم آنچنان با درختان گرنا گون
ملو و بست که شایسته کی آزرا دارد که فردوس
پخواند

این شهر با وجود همه این خرابی ها چون در
ماين شهر استرآباد و ساری واقع شده و راه عبور
و مرور کاروانیان و مسافرین از اینجاست دارای
کاروانسرا ها و چهار سو مای منسد و جوامع و
مسجد بسیار از طراح و مابر میباشد و همینین
دارای چندین حمام و حنونی برمیان قدمیه سائمه نیز
هست

» آمل «

این شهر هم چند در سابق مرکز ایاله طبرستان
که بیک از ایلات قدیمی ایرانست بوده . ولی امروز بیک
از بلاد مشهوره ایالت مازندران و هو هفت پا هفت
فرستخ مارف طوبی شهر بار فروتن و شش فرسنگی
ساحل جنوبی درهای آبکون و تپهای در سد و
سد وینچ کیلومتری شمال شرق طهران در کنار خل
(مازندران) همراه کوچیع و دلایلی بلند های و
سد خانه و تغییر ده هزار نسوس را جلوها میباشد که

قصبه در وسط جمیع شاخه های هبته و نیم هنگر واقع
و همچوئیگاه جبو باش معروف است
و آن نیز **» شیخ تپه «**

چوچند در جنوب خربل باز فروش قصبه کوچک
است ولی بسب مناعت موقع مستعکس بشمار می آید
و هم غایله باشه ملا حسین بشرویه با هزاران تا بین
خلوه در او غصنه استند . ولی از سایه جلادت عساکر
جسور اپان فردی از افراد آمان جان از چنگ
مهاجین بد و بودن نتوالستند - و هر کس از راه باطل
بونگشت و اهیار وادی عدم نمودند

» مشهد سر «

قریباً دو بیست کیلومتره شاهی باز فروش در کنار
درهای آبکون و در سبب رود (بول) واقع
و بازار داد و سند و تجارتی بسیار رواج است
چون ساحلش بسیار تو در نوست لذا کشتهای نجارف
حکمه جامانشان دویست (تون - تو نیلانو) میباشد
جیبورند از آنکه بقدر دو کیلومتره دور تو از حکمناد
در راه بایستند که بدین سبب حل و عزل بار از کشق
کسب صورت میکند -

نجاروت اینجا بطور عموم در دست ارامنه میباشد
محولات و مصنوعاتیرا که از روسیه می آورند در اینجا
با پنهه های خوب اعلاه مبادله و بروزیه میفرستند

» اشرف «

دو هویست کیلومتره شاهی شرق طهران بقدر دو
کیلومتر (بیارگاه - کورفر) استرآباد مانه واقع و
شهریست هارای بازده هزار نسوس در هر ششم
یعنی دوسته هزار و چیزی از هرث گشته شاه عباس
مرحوم در نخستین درجه به اعمار آنجا کوشید هبته
جموحة شهر را در روی پله یک کوهی تربب و بنا
نهاد و اطرافش را با بروج متعدد و با روهای حکم
متافت فاده و تزیین نمود . و ماين آنها را با دیوار
های مداخله مستحکم کرد . علاوه بر آن در بالاتر از
شهر قصر هیئتیه بیانه نمود - اطراف این قصر و
جوائب آنها آنها باقیه که ملو و مشجر باشجار
گوشه گوشت احاطه شده

از راهیه موقع شیخو شله ملایی بیار طوف
اعتاب قلم میگذربند و میگذر آمد . شیخیه ایانکه

گوش هاده و فرادری به نان گذارده و نه هنگین
آقایان علکت به انصاف آمد - رزق خلوق خدا را
بانبار تبریز نهاد

بلوی بک هفت قبیل بک زنجبار در مکتب
خود از نان تبریز خونه فرستاده بود معاذله نان
اطلاق نمی شد - سکهای اسلامبول از آن نان
میگرفند - با همه این حرکت آرزوی مردم همان و
بهشت رفتن همان - گر مسلمان همین است
خدم مات (ع - ل)

ترجمه از روزنامه (صباح)

منطبعه اسلامبول

(نمره ۳۶۰)

(از پیرووق - ۱۴ خرداد)

از جانب نظارت بحریه امریکا در تازگی اوامر
لازم و فطیمه داده شده که پس ازین سفان حرب در
زمان (مانوره تعلم) احتمالی از تبعه دولت خارجه را
خواه آشیز و خواه قهقهی و خواه خدمتگار در
جهاد نگذاشته و بیرون نمایند . سبب این امر و تغیر
جدید نظارت بحریه آمریک جاسوسی ای دولت بیوه
ژاپون بوده است - چنانکه بک از ادریس ای دولت
آمریک (۰ وان) نام که اخیراً بطرف اقصای شرق
مسافرت نمود روزی بالتصادف لاجل ازیواره بیک
کشی زده پوش دولت ژاپون رفته و قوماندان کشی را
زیارت کرده و در آنای محبت قوماندان ژاپون بک
ظرف خالی (بوشتاب) در دست گرفته و بطرز لطیفه
به مسیو (هوانس) اظهار داشته که (آقای من - امریک
کام خود را انتخاب کرده و میل خواهید فرمود)
قوماندان کشی آمریک ازین خطابه ادهمیل ژاپون
خیل متوجه و متوجه مانده و پس از دقت هام
مشاهده نمود که این قوماندان ژاپون یکوقق در یک
از سفان حربی آمریکا با سمت آشپزی مدتها بخودش
خدمت کرده و جاسوسی نموده است - این است وقیعه
مسیو (موانس) از سفر برگفت و گفته مذکور را
به نظارت بحریه خودشان اظهار داشت امر عخصوص
صادر شده که در زمان تعلیم تبعه خارجه را در جهان
حرب نگذشند

مکتب لوز اسلامبول

جناب مؤبد الاسلام ایدکاهه بناییده - الحق بیانات
نوق العاده آن جناب در ترق مردان وطن حکم آب
حیات را دارد - فی الحقيقة معنی المسائب وحب وطن
و تخفه سور قوموا اینها انسانون را بگوش اهالی و
ابنای وطن وساندی - احسن افة لک المجزاء

جند روز قبل در علیه اسلامبول باد و رعد و
برق و باران سحق جنایجه امثالش را دو این زمان
کسی ندیده و نه شلیله ظاهر شد - و از جمله ضایعات
این بلیه مختصر بک شکست شیشه یعنی جام بود حکی
از پنج هزار الی دوازده هزار لیو خسارت جام را
میگویند

دو روز قبل در قهقهه خانه عارف در باعجه عموی
که تزدیک جنمه آمان میباشد با یک نفر و غیره محبت
گرده و مشغول قهقهه طوردن بودیم - و ضمناً هر چند
اقدام علیه را میخواهیم - نوشته بود که (جاعی ها
دو روز زیاده از حد قیمت جام را ترق داده یعنی
دو سه مقابل قیمت میخواستند - چونکه آن قدر جام
موجود در علیه نبود حکومت از وضع جاعی ها
خبردار گشته مانع از مقاصد ایشان شد قراری جند
داده بک آنکه قیمت جام باید بقرار قیمت اصلی باشد -
دیگر نجیار جام تلکراف نمایند که فوراً از اروبا جام
باید و بخواهد - بعد از مشاهده این مطلب که جام
نه متعاق پوشیدن و نه طوردن میباشد - آن سرد از
جگر کشیده خیلی نه بشده و رفیقم تائید کرد - رفیقم
گفت خداوند اینقدر بندگان بخوبیار و حکام کار
داری - و چه عدو نیز بندگان عاجز و بد بخت و
غافل از قمع و ضر خود

بک را داده سدگونه نست

بک از بھر نان آلوه در حلوون

حکومت علیه علیه آن قدر اهتمام و سه بلیغ
در باره آسایش رطای دارد - چون که حکومت بسته
برعیت میباشد - و رعیت هم نایم بحکومت هر چیز
دیگر را لازم و ملزم است

اما بچاره اهالی تبریز دوازده سال است پسکه
زیاد - نان میگویند - نه حکومت به تله ایمان

کنہ کلمات فشار از گفت اپنے زمینیں علیٰ علیہ اسلام

حلہ سیم از کتاب و فیم نامخ التواریخ در وقایع افایم سعیه

ط

۹۲۴ سهل راست از کوری دل فکر شاهیه قصیر فوج هنر عباده طوپلیه غاز من اصلح عمل بومیه و اسنداره نور
آمیشه غاز من غلبه هواه و ملک دل اینی رشکاره کسی که غاب تدریس هواه و هرس سلطنت بافت جوکه
نفر فساد الیها و الکذب فاغد البصیر فایسدا لاظیر غلبه صدق زائد افهله و تبحضر عقله لکن
من آنها الاجزه قیمه افاده و آنها به قلب فضیله ایتبا ده خشن العاده فعینله العقل الوهاد
فضیله الریاسه خشن ایتبا سید فضل فکر و تعیم الجم من فضل بگوار و دزاره فیظه المذا عیضا
ند عوالی الحد ر فاشیطوا بالعمر و اسمعوا بالشیخ و فکرتم تکلمت امن اولیل نظرکن آنکه سجن بجی باز نزیش
بر بیشی و قال علیه السلام فی حیی من ایشی علیه فناح میه بیان دلیل فلوات دفاع منفصلین تبا
حسره علی کل ذی عقله ای کون عمر علیه هجه و آن بود برآمامه ای شفوه فالفلوب لا رهیه عن
دشیده ای قایسه عن حظهم ای الکه ف خبر مخماره ما کان المعنی بیواه ما و کات ای عطفی ای خواز دنیاها
فایستماع ایها ای ای ای و عو و لحضره والذان ناویکم شفه و افکر و ای بصره و ای غیره و ای عظیم و فروز و
لآخره نشعد فا برد ای بشنوی و محفوظ و ای دهار ای شناید و فکر فاید و ای دل بصیرت کران شویه
عیش کیر بد و کوش فاید و مو علیت دهیه بیچ سفر اختر کنید و مسعود شویه فاینیو الله تقویه من سمع فخش و ای فیت
فایحیه و دیل فیل و حادر فیاده فایسده ایه عباده ایه من کیه الحجه و خبر ایجا و ایه فاین ملافعه الشان
و من ایشی ای شیطان و قال علیه السلام فی حیی من ذمه فالصوره صوره ایشان و ای دلیل فلیت حیوان
قدیع الاشراف معمصید او اذیز فی الیوم عدا و ای میل و میال عیید و خر و دلیل و قدمی الفضل لیوم
حاجیان ای اسراف دست بازدار و فصاد و میانه روی سپاهی فایل دکن امروز کار فزار و از دل خاده بر باز ضریه
وزاید ای پیش فست برای روز حاجت فایقی ایها ای ایم من عهملیک داخیصه من بخلیک و ای داره
و خذ حد ر دل و ای ذکر قبرک غایی علیه بیتلی فی المذا موعظ شایشه لوصاده فلیه ای دلکه و ای هم ای ای ایه
و ای ای عاییه ای فرم حاضر شویه پند و اندیز روشن را که بخورد و بیهای صافی باک و کوشی شنیوی و ای دل
با غربت را فاینیو الله تقویه من ایضیه المکوف بد مر و ایه لیلیه فلار فیم و ایه ایه ایه ایه هم و ایه
الایه ایه ما کیون مایه ایه میتیر فی الفلوب و میه ما کیون عواری فین الفلوب والصد و دل فاینه ایه
تقویه من ایهین و لحسن و عیش و ایهیه فیحد دل ای دل جر و ایهیه فیا دل و فایح فیا دل برسیده ایه دلیل
که معالم ایهان بافت و ایهیه ایهیه کرفت و ایهیه ایهیه نرنا کش و ایهیه دست باز داشت و بتویت و ایهیه
فاینیو الله تقویه من ذکر دلک و وعظه لهد دل و بصر فایسیه بصر و خاف المیهاب و عمل لیوم الحیاب فاینیو
تقویه من میتل بالفیکر ظبه و ایجف الدلک بیلایه و قدم المکوف لاما نه برسیده ایه دل و دل زریدن کی دل
شغول بیکری خاتمیا زکر خدا و دل پر دلخت و خوف و خیثت را معرف ایان فرمود فاینیو الله جمهه ما خلتم کلمه
و ایهیه دلیل کلمه ملحد دل کیم نیه و ایستخیه و ایهیه ما ای عدلکم بالتجزیه دل میعاده و لیل
میں مقول میادیه فاینیو الله عباده ایهیه دل من شیرینیه دل و جدیه دل و ایکش فی مهیل و باد دل عن دل
برسیده ایه دل زریدن کی دل من بند کی و بخود بیان بند و فصیم هریت داد و چند که در ایمان جملت داشت در دل

سرن کده

کتاب کلات فضار از کتب امیر المؤمنین علی علیہ السلام

سرعت كرو وبدأت نسخة خوف وحيث دعانا نعم الله فيهم ذكر في كل الموارد وعافية الصدر ٩٢٣
ومن عبارة المرجع فنذكر ذلك ملخصاً على الأذن لاح من ذكره في بقية الفصل أعيان العادة وهي تعب
أباها لا يذكر إلا من صالح عملها ولا تستحب من شرط ذلك المأمور ذكر الأمور بالمعروف والذاتين
عن التكبير قال عليه السلام ففيهم المذكور التكبير سيد ولسانه وكليه فدل ذلك المستحب على الحرج من عدم
بيانه وقليله وما ثار له سيده بذلك المأمور بمحض ذاته من خصال المحرر وموضع حصله ومن المذكور
بطليه والثانية ليس به قيد فالدليل موضع اشراف المحسنةين من ذلك ممتنع واحده ومهما
داره لا ينكر المذكور بطليه ولسانه وقيده فدل ذلك مهتم بين الأحباب فيما لا يحب من خطاء
هذا الأمر على خلاف بحاجتها في دهاناتها لا يتصدون أتربي ولا يفتدون بعمل وحدي ولا يسوون
يعيب ولا يغفون عن عيوب بعلوan في الشبهات وكثير في المعرفة فهم ما هم فوا
والذكري عندهم ما انكره وأمعنوا في المعتقدات إلى فحصهم وتوبيخهم في البهارات على ذاتهم كان
كلامهم إمام فقيه مذاهبون فيها بغير شهود يهتفون بيئات ولا يتبادر بمحاجات مفهوماً بأن كه
أمر معروف وهي ازتكركنه بجهة كونه اندجا عن اثنان اثناين منكره منكره بحسب وزان ودلال مجاع
بكتورا وجها عن اثنان اثناين اندزاين ودلال لكن بدست دفع منكره بكتورا اثناين منكره بحسب
بكتورا صابع مبتداً بحسب دفعه وبعضاً ازجاجه اثناين منكره بكتورا دللكن زان ودلال دفع منكره بحسب
اثنان ازنان منكره بكتورا دللكن بدست دفع منكره بكتورا اثناين منكره بكتورا دللكن زان ودلال دفع
زمان وذبذبت نهی ازتكركنه اثنان انتذر دكان اند در میان زمان کان ای قوم مکفی نکرد و جگونه در محجب شوم از
حالی این منت برخلاف جهای اثنان وردیان اثنان افتخار بكتورا از قاعی پیغمبری وقد اینکنه بکارهار و حی
وابیان نهی او روز بغيت خوشین واری نیکته زعیب کرد اثنان در بیان در شهوات کار بکارهار
اثنان چیزیست که خود بکارهار و منکر در زر اثنان چیزیست که خود منکر باشد پاه اثنان در مسکن تقویشان
است و محظیان اثنان در کشف بیانات عقول اثنان است که بایه بک امام نفس خوشند مخدود مبتداً بحیره
که نکران شده بجهیز روشن و بجهیز واضح و بجهیز مکرم فرض الله سبحانه وتعالى لایمان ظلمه هر امن الشیل و الشلو
منزه بهم عن الكبر والزکوة ربیاً للرذف والضمائم ابیلاه لاخلاص الخلق والتجدد فدویه الیه دین طلحه
حمر الاسلام والامر المعرف مصلحة العوام والنهج عن التکرر دخال شفهه ووصله الازحام مهمة
المعده والفضائح حقنا للذم ورافعه المحتل وداعياً عظاماً للخوايم وذلة مشرب المحرر محسنة العفضل
وبحاجة الى التبرهه انجها بالاعنة ونزلت الراي ما تخصه بالاذناب ونزلت الواط نکھل النسل والشهاده
انسيخها واعلى الجاهدات ونزلت الكذب ذهنها الصدق و الاسلام اماماً من المعاور والامامه
نظماماً لازمه والطاعة تنظيم اللامامه
ثما ودَّ من حکم امیر المؤمنین على عمله كل
في حزب الغافر وهو فصل اذن ما شان وحصہ حکم الفضل الذي يلفظ مدحه موافق ويشعون حکمه
علم الاسلام الفضل اذن باللفظ المطلق وهو ما ائمه وحد عشر حکمه الفضل اذن بما ورد من

جلسیتم از کتاب و نیم مسح التواریخ در واقع آفایم سچه

۹۶

حکم امیر المؤمنین علی علیہ السلام ملطفاً عذر فی ذلک قولہ علیہ السلام مذکور و انجواد اب
نکونی که میگذرد خود مذکور از امداد مذکور این طالب مذکور الطالب مذکور این طالب مذکور
الظالم مذکور این ظالم مذکور
بسته ظاهر الخیج مذکور این ظالم
بایحکم خبر الجلیم مذکور این ظالم
لخروج فی اغیر من از مدعی مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
مردابکاری که میگذرد مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
برکسی که مسئولیت مسؤولیت مسؤولیت مسؤولیت مسؤولیت مسؤولیت مسؤولیت مسؤولیت مسؤولیت
فایحصراً و از شدید فایحصراً و از شدید فایحصراً و از شدید فایحصراً و از شدید
مذکور این ظالم
فی نوسن و بسلامت بیرون کار مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
و بناغض واعلی العصیف مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
الفیح خی فیل لجه این فیل
پا بسیار شد دروغ چند کسی بجای مذاکر میگردید و قال علیہ السلام فی حق من ذمہ مذکور این ظالم
عفله و آمائت قلبہ و ولهمت علیها فقہ و قال علیہ السلام فی حق من آشو علیه مذکور این ظالم
شهوته و اطلاع زیر و عصی فقہ کسی رایین کلت دفع بیفراید ماذکر مذکور این ظالم
کشت شوت خود را اطاعت کرد پروردگار خود را اطاعت کرد پروردگار خود را اطاعت کرد پروردگار خود را اطاعت
فی نهایت عنود و دهیر کرد و بعد از هر چند لجه این فیل لجه این فیل لجه این فیل لجه این فیل
وانا خست مکلا کیها ما اشرف مطلع شد جایت وزلزله و امتحنت و بخت برینه خود مذکور این ظالم
ذکر ازجال و حصر کم کوای ایام مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
فی مستقر الاجداد و صادر طالی مقام المخاب و ایمت علیهم البیح مذکور این ظالم مذکور این ظالم
و گذرنیها ما کان صفوها مان تمح است از بیان چیزی را که توپرین دان و کرد و آورد و است اینچه را صاف نخواهد
و غال طبیعت اسلام فی ذم المأفعین مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
بایم مفتاحاً و لکل لکل مبتداً خود مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
خود بفریبت برگت خود مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
حل لایه صیغ من قوع من علم و تحرر و صائید مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
یمال فهمله کاری کذب میگند و خوبین را مکام شدت محنت و بیست بیچری که برگزد و است مذکور این ظالم
مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم
مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم مذکور این ظالم

كتاب كلمات فضلا ذكرت بامير المؤمنين علی علیہ السلام

شماره ۴۳۴ - جادی الاول (۱۳۶۳) سال هزار و زدهم - ۷۸ - ولایت (۱۹۰۵) صفحه ۲۰

انقلاب اخیراً باجگا منتهی گشت که اغلب سکه و اهالی آبادی‌ای متعلقه بتوچان از خانه و آشیانه خود متفرق و پوشان شده بخواه آخال نوجه نو داشتند - علی‌الخصوص اهالی قریه جیوان که بکلی متفرق شده و در اطراف عشق آباد پیمان را که آمدند - بعضی از آنها در آلاجنهای زرگان منزل کرده و برخی در چادرهای کوه در زیر آبان جای حکم داشتند - از این جماعت فراریان قلیل صاحب یکمیت گوستند و رمه و فی الجمله دارای اسباب و آئمه هستند - اکن ماقبل در منهای فلات و پریشان و بصرت و تگی بسر میزدند - هرچند که خیل از ایشان من باب اجزاء و تاجیری عیال و اولاد خود را به کارهای فروخته و میفروشند - بعضی هم در گوشه و کنار بگنده دزدی مشغولند - دسته هم بکشیدن زرگان گرفتارند - و از زندگی و اسایش بکلی بخوبی و بروگناه - و معلوم است که در چین و قینیکه هوا من باب مرض و با منجر بخطر آمد - و در موسم گرمای تابستان هرگاه خدای نخواسته این مرض منحوس بروزی پیدا کند بودن این اشخاص در خان آخال با ایحالت معلومه برای شدت سرایت آن اسباب مساعده و شرایط موافقه خواهند بود - و در خان آخال بیز فمین و آب و عملی که برای سکنای این اشخاص و حسن احوال و مدار میفت ایشان را کفايت کند موجود بست - لذا حکومت آخال بتوسط سفیر دولت پهلوی روحیه دو ماهran از کار گذاران دولت علیه ایران خواستار بذل نوجه و عنایت و مساعدت درباره آسیبد توقف این آوارگان در معاهمت ایران شده‌اند - تا اینکه بطن خود عودت کرده در کمال آسایش بدعا گونه دولت علیه مشغول باشند

حکم جبل المتن

ما منکر و قوع این واقعات نبستیم جنابجه و قابع نگاران امّة و قدس بیز از چند مه باین طرف محض جلب نوجه اولیای دولت علیه از اجحاف و نیادن و ظلم (شجاع الدّوّلّه) که شجاعت خود را بخرج رعایی شاه چوست دولت علیه ایران میدهد متذکر شده‌اند - ولی ازین نکه هم غافل نباید ماند - که جبرانه های که این عزادین را از ما با هزاران آب و رنگ انتشار میدهند مبنی بر قاصد پانیک بزوگ است و رهه هندومند

کاراًست و سالها در گیلان برباست تجار مشغول بودند - و در هر مأموریت طوری بخوش دستاری سلوك نموده بکیه در داخله و خارجه اسم ایشان به نکون بوده میشود - چنانچه سالها در ریاست پستخانه های کرمان اصفهان و شاهزاده مشغول خدمت بودند لیکه قدو این قسم مأموریت درست کار را امنی دولت ابد عدت نیکویی داشتندک وجود آنها را معطل نمیگذاشتند - این هم از حسن بیت تجارت عجزم اصفهان است که چنین شخص کافی درست کاری برباست آنها نصیب شده است بجهود دلله از نوجه امنی دولت درین دوره غالب انتخابیکه به مأموریت‌ای محمده منتخب شده درست کار و کار داشتند - از آنجله شاهزاده محمد میرزا رئیس پست و صندوق مالیه اصفهان الحق که از بوم ورود هم قسم اسباب انتظام ادارات راجحة بخود - و هم گونه لوازم آسایش و رفاقتیت اهالی را فرم نموده - تا کنون از موقیع اداره در درست کاری و حسن سلوك ایشان خطوط عدیده رسیده لذا اعضا ایشان نامه مندس باین حسن سلوك و نام نیک ایشان را تبریک میگویند و ترقی ایشان را از خداوند خواهند

حکم نقل از روزنامه ماورای بحر خضر

(۱۳۶۳ صفر ۱۷)

(دخلن فرونی)

کرد علیک از قوچان و فوای آن از دست تصدیقات حکومت خود بطرف خلا آخال فرار کرده‌اند برسیل اجزاء و اضطرار بجهور بدخت فروشی کشته‌اند - اول توکان اطراف عدق آباد هر دلتری وا بدنه تومن الی سی تومن خریداری میکردند - و بعد از آنکه بعضی از متمولین توکان را آباد نمودند خبردار شده و برای خریداری ایشان باجگا آمدند قدری قیمت آن را بال برده‌اند و حالاتاً بعد تومن خریداری میکنند

حکم ایضاً نقل از اخبار مذکور

(فارادیان قوچان)

بواسطه نکته که در این نزدیکیها در قوچان اتفاق افتاد و نظر بعض رضایت اهالی از حکومت عبدالراضا خان (علیه السلام) شورش کردند نتیجه این شورش و

چله سیم زکر کتاب دو تیرم نسخه الثوار نسخه در و قایع اقا یا لم سعیه

کتاب کلمات فضار ذکر تب اپنے المؤمنین علیٰ علیہ السلام

جلد سیم زنگنه و یهم ناسخ التواریخ در و قیام اقبالیم سجع

كتاب كلمات تصوير از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

کفر مخیز لغایتی من الدنیا یاما ماضی و نهاد کفر ملکه سعاده آن بوقوع پنهانی فی المؤذن الدنیا والدنیا کفر ۹۸۱

عظمه لذوقی الالب ابریل جریوا کافی است پند و اندر از برای صاحبان حضرت پیغمبر ویداند کفر متعذرها
لاؤیل النهی ما هر قوای کفر ما شخصیت خیبا زا کفر بالا قمل لغیر اما کفر بالمرء منع شده آن بعزم فکریه است
نقش مردانیکه بزرگ بداغ نقش خود را کفر طالع یا باقی آن بظل من همچویی دنیا را ای ملکه عین هم
کفر بالمرء کسانی بقصصی مادریه و پیغمبلیه مطالیم کفر بیانی سالیانه ایتمد کفر طالع یا عذر ای
کفر بالرضاعه کفر بالمرء کسانی بعلیت المولی و همیلانا النهی کفر بالمرء سعاده آن بعزم علامه

ویسیله فهماییه کافی است سعادت مرد بکدو من در پیچ از خبری که فان میشود و غبت کند کفر مؤذن بالتفکر
آن بجایت ما کفر که من غیر کفر موئیا عامل الکذب علیک علیک ملکه آنک کاذب کفر من عذریکه ملکه
لک رشد لک من عیان کفر فی مجاهد و فیکار آن نکون لکه ابد معاشر اوعلا اقویه های خوار با کام است
تو را در جهاد بالفسر ایکه همیشه بقشر ایکه حواره بالفسر مغالیکی و با هوا و حسر آن عماره ایکنی کفر طالع شریعه
آندره تجیه من لا پیش و پیش میزاد اذیت البه و الفضل الحنیف بساده دین حکمہ علیه السلام
فی حرف الکاف بلطفه کثرة و موعانی و آذیعون حکمہ فی ذلک قوله علیه السلام کفره کذب المرو
قد مه بجهاد کثرة خصلت الرجیل مذصب و عاده خدا و فراوان و فار مرد رازی میازه کثرة الامانیه من
ضای العقل کثرة الخطائیه و بوقور الجھل کثرة الشیع و وجوب المسیه کثرة المزاج لشيطانه پیر
مزح کردن ساقط کند بیست مورا کثرة البذل آیه البذل کثرة المزاج آیه الجھل کثرة الایل والتومیه
ایق التقر و سخیلیان المضره کثرة الشلو ملؤ بحدوث الزمه و بدلیف من الغریه کثرة الکذب فصل
و قظم الوف و بسیاره معنون فاسد میکند دین را و بزرک میکند که را کثرة الشغف ووجوب الشکان و خلیف
البعضه کثرة الكلام ثمل انتقام کثرة الاتخاج توجیب الشع کثرة الیوم فی غاف کثرة ایخلاف شفاف
کثرة المیں کلکه الصیمة کثرة الکذب خلیف الوفیه بسیاره دروغ زدن ایه بجایت و محارب استکننه
البیزیه البذل کثرة العقل آیه الجھل کثرة الشواب بیش عن و خوار العقل کثرة الشوال فیروز اللال
کثرة الطیع عنوان فیل اوریع کثرة الشغیل خوان و فیل اوریع کثرة خباء الرجیل دلیل ایمانیه کثرة الاتخاج
الرجیل توجیب خرمائیه بسیاره صراحت در موال موجب نظر معلم و فطم عالم است کثرة الصفت بیکت
اوقار کثرة المذد و بکتیب المدار کثرة العذاء و غباء الغلوب کثرة الفحذه و قیظیم الدنوب کثرة
الله الذی بعیبه الصادق کاذبها و الخیز خلیفها فرض فراوان مور است کو رام و غزن میکند و سخورد راحم شکن میازد
کثرة الشفایه و کثرة ویبه و دلیل شفایه که ملکه کثرة النحس شریعه پیاصا جیه و شبدی مقاییه کثرة المیخیه
شفیع صالحیه و قیل جاییه کثرة ملکل تفیدا الغلوب و ششی الدنوب کثرت مال دلیل فاسد میکند
و کن مان را شود و مایه کثرة المیانیه فیوزن بالازدیه بکثرة التصریع شریعه الغلوب و تو حش الاتخاج
کثرة اصطلاح المزد و قیلیه التیریه بیکه الدنیک کثرة الصنایع و فرع القرف و پیشندیم الشکر
کثرة العینیل تو حش الجلیس و کشیه الریس کثرة المذد و بیل الجلیس و قیشیه الریس حن بسیاره

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در و قایع آفایل سمعه

۹۱۳

بینین امول بیان و در میز محکم راه میدارد کثرة الكلام غسل الاخوان کثرة الجمل غسل الانسان کثرة
 الكلام بپس طحوسیه و شفافیه معانیه فلایه ای لم امد ولا پنهنچع پیرحد کثرة الالکل من الشروق
 الشروق شر العیوب کثرة المعاویه و خلطه الناس فتنه کثرة شهرت و شدنا هنکی محنت است
 مخالفت با مردم آفت کثرة الدنیا فلذه و عزیزها ذله و تخاری فهمها مصله و مواله هنها فتنه کثرة المراجع
 البهاء و فوجیت الشیخ اسپهاری مراجع قدر و بهای مردم بردو و موجب عداوت مردم بشود کثرة الالکل بدرو
 کثرة الشرف پهده من الفضل الشایئه و داده من حکیمه الہ السلام ف حرفی الكاف بلطفی کن و هو وسیع و
 خون حکمه هنی ذیلک قولہ علیہ السلام کن ایذا داشتیا نما یجنی بیالمقدار کن منجز الوعید موفیاء
 بالشذوذ اکن و صدا و وفا کن عهد اکن فی الشذوذ صبور واقع فی الزاذل و فوز اکن فی الشر و عبید تو
 و فی الشر و عبید صبور اکن جواہار المکون چشم لاین باطل کن منصباً بالغضاب الامر منیریا من الرذائل اکن
 بیلان از جو افریب من نیلیا از جو کن بالوحده دانش منک بفرمانه الشو و حدت و تهاروی رانکنیزیان از
 مخالفت با فیض بگویی این مطلع و اصل اوقیان سالک عطیه اولیان سکت عن مسائلیں مبتداً اکن بعد
 ایهادا طلب کیم ان تلفی ای اغلبیت است بند وارچون مرجع حاجت شدی کریم باش چون بخصم غالب ششی
 کن لیموں ظالیں و لیھا ملک طالیا اکن عالم اناطیغا او متیعا و ایعجا و ایا اکن آن شکون الثالث و ایش کو شد
 باش بیشونده و ایز برکت شد و بیز برکت کیی ازین دو بیاش کن لیوق حافظا و ان لیمیجید مخاطفطا اکن بیمالن میخا
 و عن مال غیره منور عاکن فی الدنیا پیدا نیک و فی الآخره بقلیک و عملک کن بخطی الغصب موئیع
 الرضا ایشیا القبول المد و کن جلیهم ای الغصیب صبور و الرهیب بخلاف الطلب کن فی القسم کان
 اللبیون لا ضریع فیصلب و لا ظهر فیک بعن در حکام فتنه چون شزو و صالح باش کن بیروی آن دار که بیشتر سوار
 شزو و اور اپستانی است که ازان شیرو شد کن بی ای ایک چون دو خالیم باهم نیزه کنند بایم بیکرا فضرت نکرد پندرت ده
 حرام است کن ایش ما نکون بالدنیا الحدید ما نکون بینها اکن اتویق ما نکون بینیک ای خوف ما نکون بین
 خدا علیها اکن دیجی تھیل و افضل فی مالک ما نیخت ای فصله همہ غیره کن مؤلخدا فیک مطالبا
 توطیلیک و ایا ایان تھیل ذمیک علی میل خود باز پرس کن نفس خود او غیره جوی رشی طبیعت خود را و پریز
 از رانکن کن خود را حکمی و تزویج پرورد کار خود بری کن ای ایا بالمرتفع عالم ای ذله ولا نکن بین امره و پیای غنیه
 قیمی و ایمه و پیغیش ایقت و زیره کن کا لعلیا ای ایک
 علی عودی و نکره ماتک سخن باش که ایک بخورد زنکو فهای تعریک خود را و ایک بار فروند عصر ایک طبیب و ضریع شد و اکر رش
 نشید چنان پیغز و سبک بمنشکه همیب زیزاد کن مطیعا و هم و میذکر کیا ایا و تھیل فی حالی تویلک غنیفنا
 علیکن بیهوده ای عقوبه و پنهنچه کیت بیفضله کن عالم ای بالحق عالم ای بیچیل الله یعنی کن علی حذفیت
 ای ایخوا ای
 و عین اللہ یعنی ای
 و عین کهن کن بیهوده ای ای

کتاب کلام صفاراز گتب امیر المؤمنین علی علیہ السلام

فإن أخذوا مثيراً في حسن المغالي حيث لا يتعارض مع مصالح الرجل بزمان فضلهم ويفعله عنوان عظيم
كشار خوش راسنة وكن وكردار خود راسنورد فرمای چه کفار مرد بران فضل او وکردار او عنوان عصر او است کن حسنه
من همراهی غیر غایب این الصفت فینه المالي و بسته زیارت اهل کن فضوع اینکن غنیماً کن منوکل او تکن مکفیها کن راضیها
تکن منزه عیا کن صادق اینکن و زیارت اینکن موافق اینکن فوپاکن و در حاشیا کن زیارت ها اینکن قضا کن سمعها
وقلا اینکن مبدداً بخشند باش لکن بتدبر ایش کن کن مفضل دا و لا ایکن مخترک اندزه معاشر است کن بخنگار کن کن
حلو الصیر عین دزم الامر کن مشعولاً ها انت همه متول اعدا و پسخ کاری کن ک در آسمان ازان پرسش
کن زاهد فهمها بزغم قید انجام اهل کن فی الدار و فتوح و ف الخلاذ ذکر اکن بالبلوغ محبود او و بالکبار
مسرو را کن لازم ظلوم عونا ول لظالی و خصمها کن بین لا بضرط به عطف و لا بضرط به ضعف کن لینامن
عیشه عیف شد هدایت من غیر عیف زم و جهوار ایش لی ایکن بجهض باشی بسطوت و شدت باش لی اینک عیف
باش کن جمیل العفو اذا فردت ضایملاً بالعدل اذا ملکت کن عافلاً فی ایزدیات جاملاً فی این همه
کن عامل بازیخیر ما هم ایع السیر منکرا بهم العذر کن المعروف ایزدین من التکونا همبا و لین فطعن
ولین حرمت مخطیها کن عقوباتی فند و بیلت جواهی فی عیشه بیلت موئیامع فاقیل بکل لک النظائر
کن لتفسلت مایعا زاد عاولن و بیل عتل الحفظة و ایفا فاما عاکن بالمعروف ایزدین من التکونا همبا
و بایخیرها میلا و لشیرها میغا امر معروف و نی ای منکر آمر و نامی باش و کار بیکوی میکن و کار بیدرا وضع میده کن لتعمل
مشوفا و لیموا لسو فاما کن مومنا فهمها متفقعاً عیتماً الفصل الثانی میباشد و کدمین حکم علیه السلام
فی عرف الكاف باللفظ المطلق و هم واجه و سبعون حکم ایش فی ذلك قوله علیه السلام کان العیم العل
کمال ایشان العمل کافل النصر الصبر کافل المیزدیا التکوک فران ایلخان بوجب الحیران کافل
المزیدیا التکوک فران الاحسان بوجب الحیران کافل دظم الغنى و ایشان کان ایلخان الایمان
کافل الایمان خدا شه من التکونین کانم الیزد و فی ایشان کمال العطیه بتجهیزها کفر النیم من ایشان کمال ایش
عمله و فیمیله ضلله کمال مرد عصر مرد است و بیان مرد فضل مرد کلام الرجل بیزدان عظیله کلام العاشر فی
وجواب الجایل شکوت کرو زالیل و الیهار ممکن ایقات و موطن الشاب کهنه العقل مدل علی
کیته و ایو عمل فایخین له الاختیار و اکثر عمله بالاستیضهه ایشان کهنه عصیت الشهود چند ایک
در ایش قوی کرو دشوت ضیف شود کل ایطالیت الضیفه ناکدیت الحرمہ کل ایمانک من الدینها شی فیمیله
عیشه کو بولین الدینها ایشان الاخره ولا کم ایکو و لین ایشان الدینها فیک کل ولدی سهیخو با ایمه يوم القیمة ایزد
قیل لاما کونوا من ایشان الاخره ولا کمکو و لین ایشان الدینها فیک کل ولدی سهیخو با ایمه يوم القیمة ایزد
آخرت هشیدند ایزد فیزدان و بیاز برآ که هر فرندی در فیاسن بادر خود بخی میشود که ایشان عصیت کلام علیه
مشنون شام ملکت همیشه و همیله کل ایخلصت که علیه ایکن ایشان من الاخره ایلک ایکو و لین ایمه همیشان
کل کل ایوزیخ قبل الطعام و بعد میان ایل عجیز حصل ایله علیه میله و ایله بخیاوت ذلک کل ایخلصت همیشان
ازداد فیحیانها اکونوا فیما ایلیوا ایشان الدینها بیشترین فاشیت کافر القیمة ایزد و صحبه الاخره

جلد سیم از کتاب و یکم مسح التواریخ در واقع افایم سبع

۹۰۴ شوئم کذب می‌دانی الہمان و هم مشتوف در الدنیا بمنزله الامانی و قوی‌الملائک دروغ گفت
 کسی که مدعا بیان شده حال اگر شادست آن دنباب غریب آرد و آمال دروغ طاری و مناسی کلنا کثیر خزان اندر
 کثرو خشیاعها کلما از فقعت دینه‌اللهم نقص الناشیعند و الکرم خشد ذلت چنانکه رب بر و پسر الـ
 کلمه‌بن لدانه کبر مردم در پیش او وار آید و مرد کیم برهاف آن کار کند که توئم نوئم کاتتو اصم تعظیم کاغذین نغان کفران
 الیتم بدل القدم و بدل الشم کلکم جهال افسوس بجهانه و الله سبحانه کافل بجهاله بغير اب شاھکان
 جمال خداوند بعدها و ز عمال خوبی کفر باشد کتب العقل کثا الذهن کلنا فاربت اجلا فاخشن علا
 چند اکبار برک نزدیک بیشی که در خود رانکون کتب العقل الزهد ف الدنیا کلما از داد آمره بالدنیا شغلا
 و زاد بیطاق لاما آز دنه بالمالک و از فقیر ف الممالک کلما لا یتنعم بضر و الذنبا مع حل و پیمانه و
 الفخر بعد النافعه لا يضر کلما زاد عقل الرجل بوعی اهانه بالفندر و اسخف بالغير کلما عظم مدن
 الشف النافر علی عظیم الرؤیه لمقدمه کلما زاد علم الرجل فادت عناشه بین فیمه و بدله ف اصل
 و ریاضتهما احمده چند اکبر انش مردازون کرد علم او بر صاحب نصر ازون شود و در مصالح آن و خلاف مدار
 آن پیش حب و سعی کند کا اآن الجسم و اغظل لا يغیره فان کذلت التوفیه والذین لا يغیره فان چنانکه سایه تحس
 از هم جانشوند توفیق و دین از هم جدا کردند کما ان التمس و اللہل ایمیهان چنانکه اقبا بشب حق نکرد حب خدا
 حب دینا سپکجا جمع شوند کافر التیه کافر فضل الله کافل للیتم آیه عینه اه کفر و اذ مویم و تسبیوا الى ربکم ما
 لصد عذر و فصله الریم کذب الشفرو بولذا فنادق بهوت المارد و بیطل المیم و بهنفی العزم دروغ سبیل و
 سرث فلاد و فوت مرادهست خل و خل و اذبه من اکند و فسان و غربت ای از زد کتاب المؤمنه از فضلهم و مبتل
 شیله کافر التیه مدد موم عیند المخلوق طیخ المخلوق کمال الفضائل سرف المخلوق کافر جو خف کا اشتبه عیش
 کما ان الصد بآکل المخدیه تحقیق کذلت احمدیه کنید الجسد حق بیضیه کتب العقل ایصال الشیوه
 ایصال الریف کسب عنکبوتی خیز کفشن و بامدادان کار برا کردن است کتب الامان لزوم آنچو و شخص احباب
 کتب العقل ایغیا ز و ای ایشیها از کتب الجهل و ای ایشیه کان المیق میوانه ما و کان ای ایشی
 لیخرازهه اما کهر ایشیه مزبلهها و مکرها ماستند بیها کفران شست شست را زد کند و مکریت شست را پنجه بدو
 کشت ای ایشیه رسول ای ایشیه علیه و واله لاعظیه و ای ایشیه ایشیه کذب می‌دانی الیهین می‌اینافی
 و هم مواصل لیفان کلامات فعوط ملیک مغلیق حجه فیک فاجعله همایشیل و زیان
 آن قطیصه همایشیل سخان نو و مجده احال و محظوظ و کنوب است پر جان بکوی کسب فی شود و
 پر جیز ای ایشیه جان کوی که موجب بلاک نزد کمال الیم الجلم و کمال الجلم کو ما ایشیه ای و الکلم کمال ای ایشیه
 ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه
 کمال الیم ای ایشیه ای ایشیه کذلت ای ایشیه ای ایشیه و بوده بیکمال علم مرداهیت کند و نجات و هرچنان که جهان زبان
 رساند و ملاک کند فیما می‌ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه
 هن سلطان بطنیه فلاشتیه ما الیهند ولا بکثرا ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه ای ایشیه

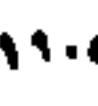
بادکوه و ولاد قرقاز آنچه نوشته از روی خبر خواهی
و پیغام بوده. البته ممکن است که از برخی نکات واقع
نگردیده باشد و تا درجه که معلومات حاصل گرد نوشته
است. و صاحب این مکتوب که از موظفین اداره وسطع
و نکات بوده آنچه نوشته مقرر ب漕اب میباشد و
وجهان‌عام، شاهادت میدهد که مأمورین قرقاز به و اداره
ذکر شده محدود شده‌اند. چه سابق ذکر اداره نبود
و قانون هم که خلوی تکالیف مأمورین باشد دو دست
نمداشتند. و امروز هم تذکر که اطلق است و هم
مأمورین محدود. علاوه بر این قطعه در تغیر مملکت و
حسن سلوک مأمورین قرقاز طرا ظاهر میدارد که لایحه
باید تصدیق نمایم. و آن نگرانی تامه و حسن انتظام
جناب مشیرالملک سفیر پرسبرگ میباشد که خودی و پیگاه
دوست و دشمن در درستگاری و هم و سیاست و
خبرخواهی ایشان بک زبان است. در علم و سیاست‌شنان
هین نکته کاف است که در مقابل ذمتن معاون وزارت
چلبه امور خارجه قانون مرتب نموده که بدان سبب
میتوان این وزارت را امروزه کالی وزارت‌سالی ساز
دولت‌ساز آورد. و از تأسیسات ایشان مدرسه سیاسی
است که خفریب احتیاجات بزرگ ملت و دولت را در فرم
خواهد نمود. جای دارد که حضرت مشیرالدوله وزیر
امور خارجه بالعکس که تمام ملت و دولت جوانان بوجود
محروم ایشان بنمازد و خفر نمایند و در فضیلت ایشان
هین بس که بحرث میتوانیم گفت که با این مأموریت‌های
بزرگ داخله و خارجه و ایرانی‌گری ناکنون تعارف
نپیداند چیست. ازین دو میتوان تسلیم نمود که
در سفارت ایشان وضع قولسلاط قرقاز پیش‌آن تغیر
کرده و هم روزه بر حسن انتظام ادوات قولسلاط‌گری
های روسیه می‌افزاید. ولی این نکته را هم باید دانست
که لعلات کله آن میسر نشود امروز ما نمیتوانیم
اداره‌جات خودمان را که نازه می‌رود مرتب شود با
اداره‌جات ساز دول که فرنهای مرتب و منظم بوده مطابقه
با نهایم. البته اگر وضع ادارات امروزه خودمان را با
ده سال قبل ممتازه کنیم. خواهیم داشت که چه قدرها
اصلاح شده. دانایان رموز سیاست میدانند که جمیع
ادارات دولتی مانند جرجهای ساعت پیک دیگر می‌بوط
اند. تاکنون امور دولت هنوز نموده هریک از ادارات

مبنی‌شده برشوه و غصه ال آخر. لازم است خاطر خاطر
را مسبوق نمایم که رشوه و غصه بجهة از مأمورین
گرفته نمی‌شود. وجہه آن هم معلوم است وضع ذکر
ملحق و حدود و حقوق و تکالیف مأمورین مین
میباشد و مواجب و مقررات مخصوص از دولت می‌گیرد و
اختیار انشان بوجب نظام امامی ذکر و قولسوکرها
و غیره وغیره محدود و مین شده است. در صورتیکه
 بواسی محبت عمل ذکر اتصالاً دو سرهات تقدیش
می‌شود. و پهلوی‌ناری که فیاض روی شده باشد ده مقابل
جریمه تعلق می‌گیرد. و با وجود اینکه جندی قبل
متاور للهالک مستشار سفارت مأمور به تقبیش نیام
قولسوکرها ایران در قرقازی شد و تقریباً سه ماه
در قرقازی مشغول اینکار بود و حق بعضی دهات
هم داشت که از وضع سلوک مأمورین با اتباع ایران
اطلاع حاصل نماید. و نواقص امور قولسوکرها را
بطوریک دستور العمل داشت اصلاح حکم. چطور
میتوان رشوه و غصه گرفت

باری اینطلب را بجهة اطلاع خاطر شریف مصدع
شم و کان فرمائید نگارنده که خود بک از مأمورین
عمل ذکر در قرقازی حدم از مقاله "می‌بوره مکدوشده
یا رنجیده باشم". نه باشه زیرا که قایده آزادی روزنامه
و فلم را این قدر میدانم که از اینکونه مقاله های نه فقط
بر صحیم بلکه خوشنود شوم که امور راجحة دولت و ملت
در صفحات روزنامه گرامی مطرح و حلایق می‌شود
ولی از طرف دیگر بر همه کس لازم است که حق المقدور
اکر اشتباہی در صفحات روزنامه بیند رفع آواز باید که
حقیقته امر معلوم شود. وضع قرقازی را بند نه لازم
بست شرح دهم که جقدر پیش آمده. البته اداره
شریفه بهر از هر سکس مطلع است الشامانه به قه هم
خواهد شد و همینکه جوانان تربیت شده در ایران
زیاد شوند نواقص دیگر هم رفع می‌شود. و از نایب
قولس وغیره هم شکایت خواهند کرد و از جرای
هرگاری آدمیان مستعد از خود خواهیم داشت بجهة
استحضار خاطر شریف مصدع شد زیاده ایام اقبال
بکلام باد (بک از مأمورین ذکر قرقاز)

حجز جمل‌التنفی

به نیست که وقایع شکار جمل‌التنفی در ماده دورش

شماره ۴۳ / ۲۷۰ جادی الاول (۱۳۷۳) سال دوازدهم 

امانت نعایم ذمای را بیان کرد و از حقوق آنان حفایت نموده صرداں را از کوتاهی در امور نسوان منصر نمود - و توق زنان اسلامی را ازین حالت حالیه واجب دانست - و معایب تعدد زوجات را مشروحاً نوشت - و مصاریجهات و ادان زنان را شرح داد - و مداخله این حزب را در هرمان و غدن آشکار ساخت - و انتشار اسلامیان را بطرف این مسئله متوجه ساخت - ولی بنابر عادت دیربته که آدمیرا تغییر ملک و نجدیل هادت مشکل آید جی بر ضد او قیام نمودند - و اعلام غیور و انبت به بی مبالغی در اسر دین و نحراف از قوانین شرع میین دادند - و گروهی نیز از کلائش یعروی کرده سخنانش را همه مبنی بر حکمت دانستند - حلاسه اهالی مصر دوفرقه کردند - برخی ملاد و بعضی معاضد شدند - و از آن پس هر روز این مسئله مورد مذاکره و مباحثه واقع شد - جملات و رسائل و جرائد در آن موضوع مکرر بیت و گفتگو کرده - ولی بعضی نیز جملات نسبتی داشت و تأسیس نمودند - ولی بنابر آنچه مدیر مجله المجلات گوید - غالب این عقدها از برخی صرداں شیعاد بوده که بنام بلک نیز از زنان صیاحی چند شخص جلس مافع داشته بزودی تعطیل میکشد - در سال (۱۹۰۰) میلادی جانب فاضل ادیب میرزا بوسفحان مستوفی در ملة نبریز نصوی چند از کتاب تحریر المرء را توجه نموده منداری خود نیز بدان افزود و مجله طبع در آورد - هر چند آن رساله بسی محصر و موجز بود ولی در انظر عدلاه و ادباء مورد قبول و تحسین یافت - و بنظر صاف و ملاحظت دروی نگریسته قابل اعتبار باقی است - اما چه سود که همه خیالات اهالی وطن هنریز نهادند بقول همام میشود - و از قول بفضل نماید و از علم لفظ هرگز قدم بعرصه وجود نمیپنند - پس هر چند تصدیق و تحسین کردند ولی در مقام علیمات آن ابدآ اقدامی از احدهی عسوس و مشاهده نگشت - و اسلامیان را بر حالت فلات و جهالت زنان خود رحم نیامد - و منعرض اصلاح احوال آنان نیز نشدند سال گذشته روزهمه المزید مصری که اعظم جرائد پوپولیه عربیه است از نول و قایع نگار خود در کلکته نکاشد که در این شهر شهید که کرسی و مرکز هندستان ایه جامعه از جوانان اسلامیه که اصحاب غیوت و

در محور خود با همکاری صحیح و قاعده طبیعی تواند گردید - مثلاً اگر اداره جنگی سرت داشتم و در دربایی خارج چهار زمانه نجات و حریق از ما موجود بود و خوش شد دولت ناب تحمل مصارف فوق العاده داشت - و سفر را اختیار بعض مصارف فوق العاده در حفظ قوی و رعایا و نفوذ دولت در خارجه داده بیشتر - بیناً در دورش بادکوه احدی از خوس ایران تلف نمیگردید - فوراً هزار نفر سرماز برای حفظ قوای اسلاخانه و رعایای ایران در بادکوه بخاک می آمد - و بعد چهار زمانه جنگی و نجارتی در ساحل ایستاده بیشتر شد - حال که این اسماں ارا سرت نداریم مأمورین ما جزاینکه در مباحثه الفاظ بعیده دوسته با رسماه بعض امور را از حکومات عجایب بخواهند جارة دیگر دارند؟ مسلم است همین که دیگر انهم داشتند هیچگونه اسماں تداعی برای ما میدر نیست بخواهشات دوسته و رسماه ما بین چندان اعتنا نخواهد شد - و از ظیهای ما نیز بهدر خواهد رفت

بلایه مگان خارجه فرع دولت اند نا دولت قوت نگیرد آنها قوی نخواهند شد - حسن مأمورین ما در خارجه امر و زه منوط بر آن است لیکن رسماه زیادتی برای اینهاست و نا جاییکه از اینسان شفیده بستود اتفاق حقوق و علیا را دوسته و رسماه بگنند - یعنی داریم در سفارت جناب مشیرالملک این مواد برای رسماه ایرانی در رویه مهیا است

اما مأموریم عماً قریب جمیع امور دوام منظم شده در محور خود بقاعه طبیعی گردش ماید نا آرزوهای رعایای ایران در خارجه و داخله برآورده شود و بنواست سو خود را میان سرها آرد و چون مگس دست حسرت بر سر ندارند

حقوق المرء و حریمة النساء

(از شماره ۴۹)

ول کسیکه با کمال حریت و جلالت قدم در این میدان هاد و متعرض احوال نسوان و وجوب آمیخت و تربیت اینسان گردد - بنابر آنچه نا مسبوق شدیم علامه معصال غیور (قاسم بیک) مصری این مستشار بود - که در اواسط قرن گذشته کتابی بنام (تحریر المرء و رفع الحجاب) تصنیف نموده - بادله تقبیه و متنبه لزوم د

كتاب كلمات فضائل كتاب أمير المؤمنين عليه السلام

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع آفای همیشه

۴۰۰

عملیه السلام باللام الفائیه و هو اثنان و اربعون حکمة میں ذلك قوله عليه السلام ان تعییی
جزاء المشرک بالاعماله و اما من يجتاز الحجر الا فاعمله باواش شنی میند حیرا کرنا علی خیر
آن بجود الجنة والامن يجاهد نفسه لآن بجود العلم الامن يطلب ذرته لآن بجود الجنۃ الا الشاغع
لها ان بجود من الثواب الا القارء اتعلما لآن يصفعوا لکما المعلم عبادت عقول نسوان باعلم ایا زکر
آن بجود العلیم حتى يطأیه الحال علم فرمد تباھل قرین شود لآن يتعبد المرضیه هر ایامه الصدر لآن بجود
حق بچفع العبر لآن يبتعد العصر عما تجده الصبر لآن بسترنی ایاثان حتى تغير الاخسان لآن بجود
الکمال حتى تزمان عن النفس لآن تجده الفاعر حتى تمهد الجرس لآن تقدمی المتفوق حتى تصل عن النکر
آن بجود بالخير حتى تبیره من العیان بهویل بایاثان من لم يتم طبع عن المخلوق کمن پیشاد قرب بزیدی از خلن
انتظام نیابد لآن هذریک الدناء من لم يعجل بالحیوی لآن بجود من المؤذن غنی لکثرة ما له لآن بنتم من المؤذن
فهمیه لا فلامیه لآن بقدیم اسد اذ ان تستدیم التم بیشل شکرها فلایہ بیشل بیشل لاما لآن بجود الذهله
بیشل استیغای العدل بیشل لآن بیشل من انصاف لآن بیشل من زهدان بیشل العمل حتى يقارن بالجهل
عمرو عبادت شوره کمرود که علوی شوره کمرود لآن بیشل العلیم حتى بوازنه الجلم علم بزیدی شوره نسوان
وزارت بجود لآن بیشل من مالک ما وعطلک و خازنک الشکر لآن بیشل من سفیل ما اصلحک
فاکسبک انکنیق لآن بیشل الشیره راضیه ایا بیشل المؤمن الا فانیاک لآن بیشل البیول و محمود ایا بیشل الاده
حق بیشل العفن بیشل آرزوی قرین ساحف بجود تباھل باعترف سیار کمرود لآن بجوده الغول خونه بیشل بالقتل
بسح کشاری با پارا شمس از شوره جرا یخیه با کروار ایا بیشل بجود لآن بیشل قلخی بیشل عصیان لآن بیشل جو
اینها را حق بیشل بیشل بیشل لآن بیشل شکر ایا بیشل العدل حتى بیشل البخی ایا بیشل من سلطان
بیشل ایا نهایم بیشل لآن بیشل بیشل طایب پیشل بیشل راز قبور مدق قویس طابی لآن بیشل علی ما
لذر لک خالی بیشل
الطلب لآن بیشل ما زوی عنک عالمی ایا بیشل فی المکتبین لآن بیشل فی الرشد حتى بیشل فی الدهنه بیشل
بیشل العیش حتى بیشل شهودیه علی بیشل باکن بیشل بیشل ما اخیار بجود شوره رابر وین خود لآن بیشل ایا زخم
بیشل شکر بیشل
السلام فی حرف اللام بلغظ لہیش و هو فلاؤ و سبعون حکمة میں ذلك قوله عليه السلام
لہیش ایضاً الحکم الرئیس صیر علی المدار فیت ایزدی این جلد نازک بیکبابی با ایش و وزخ لہیش من شیم الکرام
الکنیب ایذا راع ایضاً ایضاً ایضاً خلاصی ایضاً ایضاً دفع زدن رضال و خصایص اسلام فیت الہیل الا لحسنا
قیامه من ایضاً
و ایضاً
و ایضاً
التوہمی کفران ایضاً
صفات پیشان فیت لہیش الحسنه عن خلیل الکعبیه ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً
صفات پیشان فیت لہیش الحسنه عن خلیل الکعبیه ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً

مشهده را خود بجناب عالی پروردید. حکم صلحه خوزستان در ازمنه قدمیه از حیث آبادی و تمدن و تربیت و شکلگذاری و فیریت روسته جان بوده و بالحکم در آن قرون اخیره خصوصاً در این چند ساله که جان از حیث آبادی و زیور تمدن و تربیت هاری کشته که باسق وادی نیه با محروم نموده است خواند - و این مشق مردم که در آن زندگی میباشد لز عدم علم و فرمیت گران میباشد که از برای اذیت و آزار و قتل و غارت جنس خود خلق شده و اگر کسی بخواهد دوره اولیه علم را که نوع بشر در بیان و جنگلها فنگی مینموده بخوبی تماشا نماید - لازم است مسافت مدين صلحه کند. **لهم** اوضاع را بجهنم خوبیش بند - ولی **حمدالله** در آن ایام خوست طالعستان رو به سعادت گذاشت و **حکوب** نیک بختیشان طلوع نموده یعنی از زمانی که آقای سالار معظم مژول اجلال بین مرز و بوم فرموده و اهالی را بجهنم از هر گوشه علوم و ادبیات یافته غیرت فطری و تصب ملی حکم از خاصیت ایشان است باخت گردید که انتشار مدرسه نمایند نه اطفال و امالي این شهر هم بجهنم از دوح هم و نور نزیت نباشند - و از بد و رود ناکنون هست عالی خود را بر این گاشته که هر چه زودتر بمحکم شود انتشار این مدرسه شریفه را بینایند و جون اهالی این شهر هنوز منع علم و لذت دلائق را تقدیمه و نجیبیه اند همین قدر که اسم مدرسه طرز جدید را میشنوند گران میباشد که اطفال آنها را بخواهند خدای خواسته بواسطه خواندن علوم ابتدائی از دین خارج نمایند - هندا در دو هفته قبل مجلس تهریکیل دادند و جمی از تعبار و محترمین را در آن مجلس حاضر نمودند و میرزا یوسف خان دستگز خصوص را از طرف داد و در آن مجلس فرستادند و هری را ملتنت ساختند که مقصود از این مدرسه نه پیشان است که آنها نصور مینمایند بلکه در این مدرسه اول چیزی را که اطفال آنها باید بیاوزند زبان فارسی و ضروریات مذهبی و قواعد اسلامی و بعضی علوم دیگر از قبیل جغرافیا و ریاضی و تاریخ همous وغیره است و هر یک از

خرابی نهی نموده - و سبب این بد بخوبی که هاین دولت وارد شده (که اگر صد سال بعد با عدالت رفتار کنند) جا خالی لو پر نخواهد شد) نیست مکرر ظلم فاحش و رشوه خواری و ملوث شدن اخلاقی هزاران دزه و جیب بو در روشی که با کمال آزادی و اطمینان مشغول کارند پلیس و زاندرام هم سیم و شریک ایشانند - دو نادکوبه جبهه آدم کشی کپانیه میتواند قیمت را گفتگو میکنند که جبهه کل قلان آدم چند باید داد - شب با روز باقه یا تباچه از پانصد هنار ۳۰ جهار هزار هنار قیمت مادرد - پس از گرفتاری قاتل حد از شش ماه نهایت یکسال تخلیه ساستش میکند جون پلیس و مستلطق شریک کپانیه است این اسبابها که از پیش کم گشته شد سبب نکبت دوس گفت. اکنون بیانیم باوساف دشمن او و لو گشته نمود اینهمه قتوحات از شجاعت ایشانست ولی سبب دیگری هم مادرد که مؤبد آنها شده یعنی عدالت و مردم و انصاف است احلاق مدوخه و اوساف مرضیه را جمع کرده اند و این ملت جمیع اوامر شرعیه مدوخه اسلام را بجز ایمان فراگرفته جنابه خداوند هالم به یعنی اسلام خود خبر میدهد و امر میفرماید (و تساورهم فی الامر) اینها جمیع امور را بشوری قرار داده اند و گویا مساوات و مواسات را از مولای متقبیان امیر المؤمنین علیه السلام اخذ کرده و سیاست را از خانقاه دوم هر بن الخطاب رضی الله عنه فراگرفته اند - دانسته اند مسلمانان مرده را از قبیر در آورده جبهه طیبات حزن با آن نهاد نگذاشته اند - کسی را حرث نمود با آرس خود دروغ بگوید و آمر را حق نمود دینداری از حق مأمور کم کند بین روش مد سی سال نصف دنیا را مسخر کرده اگر سی سال دیگر با همان سیک طریق عدالت حق بخواهد هم کره زمین در تحت نصرتگان نماید

(باقی دارد)

مکتوب از عربستان

جناب مؤبد الاسلام - چون بجهنم که اندک خوبت وطن و حب مل داشته باشد لازم است که آنها را راجع به نطق وطن و خبر طنه اسنه بجز اشاغه و آنها گوشه زد سایر بروادران وطن خود بخاید این

تاریخ ۲۷ جادی الاول (۱۳۲۳) سال هوازدهم شماره ۳۱ جولانی (۱۹۰۵) صفحه ۹۰

نهف حکومت مشهد با اوست - دیگری خلام حسن
علی معروف را کشته فلان التولیه گردید آن پاک بپوشانه
روی خیابان هر چند کشیده فلان السادات گردید - یکی
خنجر کشیده فلان گردید دیگری قلیان تویله را در این
شهر رواج داد همه سیزده شد

یکتقره تکلیف خود هم نیکند نه از خدا
شم نه از حضرت وضا آذرم

میگویند متولی مسجد گوهر قاد بصیر آدم
خوب و شخص بزرگواری است - چنانچه سایر آقابن
ببروی ازین شصت بزرگوار بخانه بک غر فقیر در این
شهر بخواهد ماند -

از علایی این شهر چند قفر اشخاص بزرگوار
عستند که بواسطه رک وجود ایقان مردم رددگی
نمیکند - مثل جناب حاجی شیخ حسنی طهرانی و
جناب آقا حاجی سید اسدالله فروزنی - و آقا شیخ
اماءبل تربیزی - و جناب آقا حاجی سید حسن
آقا کاشان وغیره که خانه نشین و مشغول پیادت و
تروجه دین میین میباشدند

در بحاس خدمت جناب حاجی اسدالله آقا فروزنی
ملکه الله تعالیی بود گفتگو از سجهاد شد فرمودند ما
امروز با این شمشیرهای زنگ زده کنن یکردن نمیتوانیم
سجهاد نماییم - باید نوب و نشک و استعداد مان از دولت
و ایون بتوان باشد - سپس آغاز به جواد کنیم - اشخاصیکه
میگویند علایی ما حفظهم الله مانع توفی دولت هستند
و عین شریعت کردند - اداره گرک نباید بافت کدام بک
از علایی فرمایشی فرمودند - هر کس بخواهد امتحان نماید از
علایی بحق اشرف سؤل گشند که دولت میخواهد
اجراهای را اداره نماید و قانونی که بحث داریم که قانون
محبدی است جباری نماید - بهبود چه جواب میدهند - بخدا
قسم اول کی که اقدام نماید علایی اعلام خواهد بود
آنکه عالم است این شکل است لکن اشخاصیکه خودشان را
بلباس علایی جلوه میدهند و خانه مردم را می سوزانند
آنها را کمی علایه حساب نمیکند - دو سه هزار از هم
نیاهای مشهور را سابق اشاره نموده بودند در حقیقت آنها
هم نبستند در روز پیش و هفتم صفر المظفر که روز نک
لهم منهن حضرت مجتبی است و خلق حجه و دگان

طفال هم که اویای آنها طبل باشند بحسبت مجاورت
زبان انگلیسی را هم نحصل نمایند و خانه مجلس را
بدعای ذات خجسته صفات اهلی صورت افسوس قدر
قدرت فویضوت شاهامه خم نمودند - و در هنر
قبل هم که روز سه شنبه هفدهم بود مجدداً مجلس
تشکیل نمودند و در این مجلس لفاظ نامه مدرسه را
قرائت کردند و ضمناً هم مذاکره نمودند که تمام خارج
مدرسه را از کیسه قوت خود مراجعت خواهند
فرمود - نجار و حاضرین مجلس چون مطلب وا دو
یافتند همی از این نعمت غیر مزقبه منشک و دعاگو
گردیدند - انشاء الله زمانیکه مدرسه افتتاح شد شرح آزاد
با نظامنامه آن ارسال میدارم تا در صفات دو زمانه
قدس مندرج سازند

یکی دیگر از احوال حسن و نیات خبری ایشان اینست
که در این شهر طبیب حافظ نبود و اغلب مردمی شهر
از بی طبیب و بی دوائی تلف می شدند مرتضی در شهر
تعین نمودند که روزی چهار ساعت دکتر مشارالله
در آنجا برود و مردمی شهری را مصالجه نماید از
خداآنده خواهایم که وجود این گونه در حال با داش
با غیرت وطن برست دوانخواه را بسلامت بدارد

(ی ف د)

مکتوب از خراسان

از شماره ۴۲

هریک از اجزاء بلندی مقاب و حیره و موایع
هان انب را میگویند و فقرا حلون دل میخوردند یکی
از خدام چیزی وعده دادم که تمام القاب آستانه را صورت
بدهد گفت علی آدم بی اتف درین آستانه قدس بافت
نپیشود خودم هم دارای لبی میباشم عنصر اینقدری
که در ایران فلان ملک و سلطنه و دوله و ایله و سلطان
و علاوه و نجار و داکرین دارم درین آستانه التولیه
موجود - هم هم اسم با منی و لایق هم لقیمه
خودشان به یکدیگر داده هستند - سید بزرگواری
دو سه سال بستان شب محتاج بود - سید دیگری را
روز میان خیابان کتفک زیادی زده و هزار گونه
کارهای مشروع بسرش آورده به شجاعت لقب
یافت و دارای دو بست هزار نومنان ملک وغیره شد و

با سم حافظ قوا و لکری روس امور خراسان گردید
و ملی از اقدامات جناب آقا میرزا احمد خان
منشورالملک کاربرداز عشق آباد فرزانیکه هازم حدود بود
حرکت شان موقوف گردید هرگاه خدای نخواسته دو
هزار نفر سالهات مأمور قومنسخانه شده بود با کدام
قوه و قدرت جلوی گرفتیم

از استعدادی حکم در مشهد داریم خوب است
ختصری هر چیز شود - سربازها هم بدین حال
و عملی و قصای و کنده شعکن متفول -
اسلحه که بدست شان دیده میشود باکی دلای است که
سر زانی بمحکمته قراو خانه ها این قدر خراب و
کثیف است که شخص واقع میگذارد از تفنن عجیب
میشود دماغ خود را بگرد سرباز بی مواجب که مژده

جنین جان باشد هر قدر ازین متنق نخواهد گرد

اما امیر یونان - توان - سالار - سرهادر - میر پجه
سرنیب - سرهنگ - دیپور لشکر - مدبر لشکر - شکوه لشکر -
همه جیز لشکر هرچه خیال کنید الی مانهایه موجود
همم بحال و متنهای صاحب مکنت صاحب آمدوون
و بیرون اغ و حام در خانه و در شکر و جند رأس
آسب و الاغ هستند - هم چنگ مبدانند علی هنوز از
(مارشال اویاما) و (جزمال گوردوی) و (نوکی)
روزی سر حام دیدم شخصی خیلی جلال وارد شد
بلیس و سی سرنیبی شانزده نفر سرباز و توپخان
و پیشخدمت در حقیقی حلق از او مشاهده کردم که
خیلی مضحك بود - سرکار سرنیب روی سکوی
حایم نشست و نفر سرباز یکی از بین دیگری اذیسوار
کفشهای بنددار را از پایش بیرون گشانید و
دست آقا را گرفت مثل نوهر و میکه بجمانه خوب
برند جزال را روی احراس بودند نفر از سربازان

دست بینه ادب گزارده ایستادند هفت نفر دیگر که
از نوکرها مقرب بودند گفتش کننده بالا آمدند -
چون بنات اللعش دو رئیس را گرفته یکی با تو از
تش بیرون کرد دیگری سرداری یکی کلاه از سرش
ربود دیگری جوراب از پایش بیرون گشید دو غر
پیامن از بدنش بیرون آوردند یکی نگ گرفت سوای
ریز علواری باقی لبس ها را نوکرها از نهی بیرون
نمودند در وقت پوشیدن لباس هم همین زنی اگر

ها را بسته متفول تعزیه داری بودند شخص موافق
لخت یکی از متابعین هر بالا خانه فلاں مشغول لمب نخن
و شترنج بوده شاه را که ملت کرد سهل است خدا و
رسول ولیه طاهین و نام علم را ملت و مذهب نمود
(الله اعلم هو اقبال امورنا خیر آجع عهد و آله محمد)
بعضی از واعظین و ذاکرین هم مستند که ابد خلق را
زغب و نخریس فرمایند در ترق و من بنو شند بازی
خارج را نپوشند که باس خود را با ماهوت اجانب
نزدیع دند و خود خلق را از ذات و پریشان نجات بخشنند
فرمایهای میفرمایند که نه بدرد دنیا میخورد نه آخرت
منجله در علیسی بودم خردگواری روی منبر
خداوند نواب چهل سیح وجہل هرمه متبوله و چهل
شنبه و چهل بنده که مثل اولاد حضرت اسماعیل باشد
دو راه خدا آزاد نموده در نامه محل اویس نویسند
هر حکم گفتم چنین حدیث در کدام کتاب است
جواب داد حکم آقا آدم خوب است و بن مأخذ
نیفرماید نمیشود ابراد گرفت

بلواییکه دو تاریخ ۱۵ هرم شد بقیناً و قاییه نگاران
اطلاع داده اند - بلوا باین حنکی هم احمدی نمیده
بود هیچ کس شهود چه شد - هر یک جیزی بیگفتند -
یکی میگفت فلاں عمارت خوبی ساخته چون حلی
ابراهیم نام خانه اش را به اوامه اجاره داده بود طراب
حکم داشت جه آشخان میل نداشت طلبی ابراهیم
در نزد عمارت او همارق داشت ناشد - بعض
گفتند حکاییکه میل نداشتند اهای حضرت هایون
از طریق مشهد فرنگستان تشریف ببرند باعث این
بلوی شدند - صدق هیچ امر معلوم نبود - همین قدر
ظاهر شد که ۱۵ هرم ضعیفه در زیر بازیجه عیدگاه دو
ساعت ز شب گذته آمده درب دکان جیزی بخشدش شخصی
که نوکر اورنی بود ضعیفه را بزور میکشد میان دلان
ضعیفه فرباد میزند مردم جمع و او فرار میگند فردا
ضعیفه بیکارها ریخت کنطرو اورنی را غارت کردند آنچه
پوست بز و پشم داشت به بنا رفت و منزل و کنطرو
هم که هاند حاجی ابراهیم بود با خلاص یکسان شد فوراً
چوکلر یکی آمد مردم را پیلا گنده نمود خدا روح کره کسی
مشغول نمده تبیه این بلوای حمل این شد که قراقچند

شماره ۳۴۴۷۷ جلدی الأول (۱۳۷۰) سال دوازدهم هجری ۱۳۷۰ تیرانی ۲۶، ۵۰۰ هجری ۱۳۷۰

مکتوب از نجف

(گردنداس) هندو که - همان خوبیدار اداره گرس و برات بوس نامه بود - ورشکه ۴۰ هزار روپه پنه کار صدم است ۲۹ هزار آن واجع بحضور اوزی و بستی است و ۱۷ هزار عن منطق بحضور لاری - از اینجا گریخته بعد از مرابعه دادن او از منطق بنو-ط قونسل انگلیس به راهی دو غریبی - باشی بحواله جانب آقا پدر بن حاجی محمد امین بوشهری وکیل سیاسی دولت مختار الیا بقرار دویمه (۱۴) آن که ۸ آن تقد و ۶ آن به مدت یکماه باشد - هم عمل شدک وجوهات تقدی را ۲۵ روزه بددهد نهار یعنی وجه برسد - سو مدت جواب یائی از هیشی براش رسید - بحداداً بوكالت خانه دولت انگلیس پناه بوده و اظهار نمود که بواسطه مأیوس گردیدن از یعنی پیشتر او ۷ هزار دویمه تقد در اینجا حاضر نداوم قراری از تو باید بدهد - حضرات لاری دکنها را بته گویا بحریت نائب الحکومه بوده - با اسباب قلیان و مچان و خوارک و فروش و حبیبه و ضریه خانه وکالت گری انگلیس را عاصمه نموده که از اینجا حرکت خواهیم کرد تا نام وجوهات مان بوجب فرار داد دریافت شود - روز پنجمین ۲۱ شهر ربیع الاول آن واقعه وقوع یافت و در بازار قلعه کردند که اگر کسی اعم ازین که از (گردنداس) طلب دارد یا ندارد دکان باز باید و بکار خود مشغول شود بلوی خواهد شد - باقی حضرات چون دیدند نائب الحکومه میلش بطرف حضرات لاری است و ابدآ طاع حرصکات ایشان نمی شود روز اوله دکنها را بند حکرند و از فردا باز بودند - حضرات لاری چو ما دور خانه عاصمه گرده و بیش ایشان حبیب عبدالهادی و سید محمد و سید علی احکم و حبیب علی بود - وکیل انگلیس ازین فقره به نائب الحکومه خبر داد و رساناً اعتراض کرده و رفع عاصمه حضرات و اخواتکار شد - نائب الحکومه در جواب نوشت چه ایشان ملتی و برق دولت قیصریه انگلیس شده و من قوه خارج کردن ایشان را از هر آن خانه ندارم - وکیل انگلیس پیون ملک سلطنتی مأیوس شد و مستهم خلیلی داری حضرات را فروع - صورت شوافهمرا - بوشهر

سران میکردم عکس سرتیپ را با همان دستگاه برداشتند میفرستادم هر چند لازم بست میداشم نام مفوکین مبنی حالت ها را چشم خود دده اند و از کشیدن تریاک خود حکم شد از لافری مثل چنون خبایی که درب حمامها میکشند کافی بحال مضعک این جفا از معظم مبتدیم و گهی آه سرمه از دل بردد میکشیدم و هر چشم میکردم - بار بروز دکارا با این سرتیپ و سرباز چگونه همسایه را جلو بگیرم - با اینکه بحری را از جنگ هنگ درین خلاص کنیم
ای مؤبدالا-لام - نورا به بزوگواری خدا قسم میدهم یکی از دو کار را اختیار کن - با ابدآ از ایوان و ایران در نامه مقدس جزی درج مهرها با حدودت بیث سفر بجانب وطن هنوز بیا و هام شهرها را گردش ها اخصوصاً خاک هرامان را و چشم خودت هر چشم را بین و در صدر دوائش برآ - در عوام یک غرده حق وطن را بدلند در این شهر نمیدم دروغ مکته باشم دو غرده که خدا هر دورا عمر و عزت بددهد و امثالشان را فریاد فرماید - یک حاجی محمد باقر آقا رسا یوف تاجر باشی است که الحال مشغول ساختن دستگاه الکتری و آسیای بخاری است - دیگر حاجی عدالله نامی است تبریزی که یک دستگاه کارخانه قالي باقی بتشکل خوشی تزیب داده ۲۵ دستگاه است و بکارگاه و الحال دویست غر از اطماد مسلمانان را از ذات و بربشان بمحاب داده باقی صدم هنوز گرفتار موهومات و کشیدن تریاک و نش نوله بازی و قداره ذوق و فقار باری هستند

این اسلام پرسه شب و روز در بحر تفکر غریق است - چه آیا بجهه شکل پیشود ماما نرق هایم و از پر بشان در آیم - هوانی بجهه این داده بهتر ازین بین پیدا مکرده ام که اجاره برداشته و اداره گذارده شود و اداره هم بوزارت ایرانیان با علم و غیرت داده شود با ایسکه یک دوسال مدیر اداره را از قاریان قرار بدهند تا پس از اداره گردن بذلت ماما بدهند - مؤبدالاسلام سی در این کار هر ما مقلات در این بدب نویس که مزودی از توجه شاهنشاه مادلو و وزیر با تدبیر اجاره ها اداره شود و دردها درمان برسد
(علوم ملت اسلام - ۱۰۰)

و نیتوانم بتوته مذوق طام - بالیوز همان دوز روانه
بندو عیاس - اذ فردا سید محمد با ۱۹ غر حضرات
لاری روانه لارشدند - یوم چهارشنبه ۱۵ شهریاری
جناب دریایی در جهاز پرسپلیس تشریف فرمای
لنجه شده حاجی طالب خان نائب الحکومه را معزول -
و آقا میرزا اسماعیل خان را بجهای او منصب فرمود
موقع مردم آسوده شدند

هرگاه از مدایر طاقتمند جناب دریایی نیود - ان
مسئله کمال اهمیت را پیدا نمود امروز حق درینادر
جزء هم حکومت خیرخواه با سیاست باعلم لازم است که
بقوت علم بتواند سدی در جلو پیشافت مقاصد
اجنبیان بگذرد - ن آنکه هر روز ماین ملتین شیوه
و سق از برای جلب قایده خوبیں طرح نفاق پنداره
و بلفواری جند غربی سر با که نجارت شان معلوم و
سرمایه شان برهام اولو الابصار واضح است هدست شود.

(ابضاً)

کربلا ن محمد بازر کلاتر اگرچه خوش صردی است
از فیروز عالم میرا و بزبان چربش که خالی از صداقت
است مندم فریب میخورند ولی سرد و گرم روزگار را
چشیده است تا یکدرجه از اشخاص دیگر برای این
عهد پیش است -

ولی پرش بافر نام خانهای فقراء دعات لنجه را
آنچه زده کری نیست که از مشارا به سوال نماید که
بچه استحقاق این همه نظام و تهدی به بندگان خدا و
ریخت پادشاه روا میداری - فراءت اسلام در
حوالی لنجه خوب شده ولی حکم است این وقت که
هنوز خرون نهاده دارای ده من جویان باند
هر چند بچاره ها هر چشم تقطیم بجناب آقای سید بحری
ساخته نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده
هر روزه بیک دردی هم مبتلا میشوند احدی نیست
باز جوس نماید - یعنیا جناب آقای دریایی خبر ندارد
و فقراء بچاره هم امکان ندارند شکایت خود شان را
بجنایت مقطنم علیه بوسانند تا بدو ایشان رسیدگی
شود

امید است حکی آقا میرزا اسماعیل خان
نائب الحکومه جدید ندارد و تلافی ماقات هم نماید -
تا و پیش پدم حکومه دولت ابد مدت رطب انسان

خبر داد
۱۱ - ع بالیوز بندرعباس در منور خصوص
وارد شد تقریباً هم ساعت با حضرات لاری گفتگو
کرد که شما برای سجه خانه و کائوکری ملرا عاصمه کردید
حوالب دادند بواسطه تهدیات و یکل شما بنام به برق
دولت انگلیس آوردند اینم احتساب حق ما بشود -
بالیوز گفت سخوب بود شما شکایت خود تازرا بتوسط
کار گذار دولت ایران که بعض اتفاقیه امور داخله و
خارجیه مقرر است تقديم نمایند - اگر اینجا کار گذار
نماید - بندو عیاس یا بوشهر نزدیک است - سپس
رسید شما جند غر طلب کار هستید گفتند ۲۰ شاهزاده
ایشان شد چهل و هنچ قدر بوده اند فوراً از آنجا
برخاسته نائب الحکومه را بجهای طلبید در این خصوص
با او مذاکره کرد که این حرکات که از حضرات لاری
برخود نمود چرا مانع نشده - حال باید ایشان را حکماً از
دور خانه اطراف نمایند - جواب داد اقدار نهارم بلوی
خواهد هد و از جهاز پانزین آمد - بالیوز هم
روانه (هنگام) شده مدت ۷ روز متوقف بود و تاگر افأ
سروجاً اطلاع داد - یوم شنبه ۱۶ شهریاری حکم جناب
دریایی امیر نومان حکمران کل بنادر خلیج فارس
موای نائب الحکومه رسید که حکماً حضرات را باید از
دور خانه وکالت گری برخیزانی همان روز هم آقا میرزا
ایماعیل خان که جند سال قبل در عهد حکومت
ظام السلطنه و سعدالملک نائب الحکومه لنجه بود - به
نائب الحکومی بقایام حاجی طالب خان رسید - حضرات
در آن روز تمام اسباب شارا حل کرده مایوساً برخاسته
دکانهای خود را باز کردند - ۱۸ شهر حال بالیوز از
هنگام سراجت حکمرد - تکراری از طریق هنگام
از آقای دریایی برای نائب الحکومه به این منمون
رسید

دو ورود بالیوز رئی مذوق طاییده و دنایت
اورا خواسته خودم نزدی خواهم آمد
نائب الحکومه بعض ملاقات بالیوز بجهای دفت و
گفتگو خود و عندر خواست - بالیوز گفت مفترت را
... رسانید و خواهد بخواهد - و نیز حاجی عبدالهادی و
... رسید - و حاجی علی که مبنای فساد بوده اند نمی نماید -
... خبری من اتبیع جذو خواسته قوه گرفتن حضرات را بندام

شماره ۳۴۷ - جلدی الاول (۱۳۶۳) سال هوازهم گنجینه - جو لانی (۱۰۵ صفحه)

دست امدادت و بجهة تجارت جنس وارد میکند. حباب تغییرات و صرف پول و سربرد و غیره را جذب کرده که هر کس دو سال با او طرف شد از عایه بالک و باز ذمه‌اش از دین پنهان مابالک است. از زمانی که منصب وزارت عظمی بوجود کامل جناب شاهزاده صدراعظم زیر وزیر بافت همواره از طرف تجارت و عبادت دارم و خواجه تلگرافاً و مکتوپاً هر ایض شکایت از کادوی بازار تجارت بحضور شان رسیده است و الا متوجه اصلاح این مهم خطا برگردید. و راه چاره چنانکه در سایر دول متمدن معمول است منحصر بود باعجاد وزارت تجارت. و این امر جون ناکنون در ابوان واقع شده بود بخاطر بسیار مشکل می‌آمد. وزارت تجارت با موانع زیاد مصادف بیشد. چه در پیش وزارت تجارت عبارت بود از مجلس عسکرات و طلاق دعاوی و مشاجرات تجارت و هر ض جز تحصیل مدخل دار او منظوری نبود. زمانی دو جزء و فاوت عدای و بعضی اوقات بجزی بود. و بحقیقت کثر حکم میتوانست از عهدۀ این عمل برآید. حصول با این قدوذ تجارت خارجه. پس از تأمل بدیار و خکر پیشان جناب میرزا جواد خان سعدالدوله را انتخاب نمودند. چه معظم نه در کنایت و دراید و اطلاع از قوانین دول و قوافل از علوم سیاسی و اداری معروف و مشهور و سالها در خارجه تجربه آموخته و داشتند. که روابط این جسم جسم مختص تجارت که مایه سیاست و بقاء وجود اجتماعی بشری است. و بزرگترین املاکه که سقف نمدن بروی او نهاده شده دو وطن هنوز ما بواسطه اسبابیکه ذکر شد و دیگر سیما که شفق و نگفتن آنها بهتر است از حس و حرکت اتفاده. و بدرجی روح از بدن آن خارج گشت و هر کس هم با او بر خورد آگدی بر جسد ناوانش نزد. اعمالی و تجارت که در سابق بحقیقت تجارت واقع نبوده محل جنس از شیراز و اصفهان بطهران و از طهران برشت و تجارت تام می‌بادند. ظائل از آنکه اگر سال هزار میلیون با عن قسم کسب مشغول شوند ترق در نرود و تجارت پیدا ننمودند. راه وسعت تجارت منحصر است برآورده با ملل دیگر و جلب نمودن نرود آنها را بطرف خود. ارسوز هم که آنکه واقع شده‌اند دست چاره از هرسو کونه شده است!!! مسئله دیگر که منعم خرابها و جاروب کننده نرود مملکت است عمل بالک و صرافیه و استقراض است. که تاکنون باستانی ده بازده کرور مربایه صدها میلیون نرود ملت خصوص جوامرات و اسحاقار کریه و طلاق و نفائیش را بوده (عنوز آندر خم بک کوچه است) و از زمانیکه بازکارای خارجه خصوص بالک استقراری تجارت

بانشد. قسم بخدای نگارنده و افرضی باحدی بست. دلم بحال بندگان خدا و رحیم بادشاه می‌سوزد. و مقصودی هم ندارم بجز آسودگی فقرا و دفع ظلم ظلیلین - که خداوند لعنت بر آنها فرستاده (لعنة الله على القوم الظالمين)

(ایضاً)

۱۵۰ قبضه تفک مارین و جند صندوق جوهر رنگ مال سید محمد و سید هلی اکبر و دو خر دیگر از حضرات لاری وا - دو بستک جانب سولتالله که از رجال با کفايت است ضبط کرده - ۲ روز قبل مدبوگ کرک لنجه و خر مأمور و خنگی فرستاده که اشیاء مذکوره را دریافت و به آنجه عودت دهد - سید محمد نیز روانه شده که نگذارد اموالش بdest مأمورین گرک بیوقت آجیه واقع شود. من سید هر خواهد نمود

تجارت

(از شماره ۴۲)

خلاصه این جسم جسم مختص تجارت که مایه سیاست و بقاء وجود اجتماعی بشری است. و بزرگترین املاکه که سقف نمدن بروی او نهاده شده دو وطن هنوز ما بواسطه اسبابیکه ذکر شد و دیگر سیما که شفق و نگفتن آنها بهتر است از حس و حرکت اتفاده. و بدرجی روح از بدن آن خارج گشت و هر کس هم با او بر خورد آگدی بر جسد ناوانش نزد. اعمالی و تجارت که در سابق بحقیقت تجارت واقع نبوده محل جنس از شیراز و اصفهان بطهران و از طهران برشت و تجارت تام می‌بادند. ظائل از آنکه اگر سال هزار میلیون با عن قسم کسب مشغول شوند ترق در نرود و تجارت پیدا ننمودند. راه وسعت تجارت منحصر است برآورده با ملل دیگر و جلب نمودن نرود آنها را بطرف خود. ارسوز هم که آنکه واقع شده‌اند دست چاره از هرسو کونه شده است!!! مسئله دیگر که منعم خرابها و جاروب کننده نرود مملکت است عمل بالک و صرافیه و استقراض است. که تاکنون باستانی ده بازده کرور مربایه صدها میلیون نرود ملت خصوص جوامرات و اسحاقار کریه و طلاق و نفائیش را بوده (عنوز آندر خم بک کوچه است) و از زمانیکه بازکارای خارجه خصوص بالک استقراری تجارت

حمل نمود. و این مختصین ارث بود که به توسط این مقدمه اروپائی در پایی نهاد نازه برومند گذارده شد. - پس جمیع سعد الدوّله ذروع در محکمات امر نمود. بلکن قانون نامه بنام اعلان خواست منتشر نمایند تا مسئله محکمات بر اصول متفق بنا شده اسباب قطع دعاوی گردد. - پس بلکن عرض اعلان در ماه ذی الحجه و بیکی در (۱۴) عمر کشته و سه دیگر بعد از آن منتشر گردد که از هر کدام بلکن نسخه باداره فرستادم اگر صلاح بداید مندرج فرمایند خواهد مواد مندرجه در آنها بسیار است که اهل حیرت و درایت بخوبی مختلف هستند. اولاً تشکیل سه مجلس بیکی بنام محکمات. دیگری با اسم مجلس انتیاف ثالث. بعنوان مجلس فوق العاده و بودن حکم در پد اختیار اعضاء مجلس که همه از خوار محترمند. تا درجه سد ابواب قضیات و اموره. ثالثاً مقرر شد که هر کس و مجلس طلب کند باید بدون گفتگو حاضر شود. والا نصف دعوا دو اول و نهاد مدعی به در صورت ثبوت بقیه جبریه از او گرفته شود. و این خود مانع نزدیکی از طفره و نساج ارباب نقلب است. ثالثاً انتخاب اعضاء مجلس نباید با اختیار مدعی و مدعی علیه باشد. زیرا که مقاضی آن بسیار است. هر کدام چند تن را که دوست و وفیق آنهاست انتخاب کرده مجلس بفرض و حیات و اشتباہ میگذشت و باین سبب دعاوی سالمه طول میکشید. و حقیقت مطلب معلوم نمیشود. اما جون اختیار اعواب با وزیر باشد قلع این مواد میشود). و بیکی از آثار این مجلس استفاده کار و اسرای امیر است از بدحاجی ملک التجار و ایصال بصاحب حق. - یعنی جناب امین الدوّله بود. که هر کس او را عمال میشمرد. زیرا که امور در این محلکت هموم بزبان بازی و طراری و ملاحظه میگذرد و همه در این مورد جمع بود. مع هذا بواسطه افغان این اساس نه او را قوه استکبار و استنکاف از حضور در مجلس بود. و نهاده این اتفاق دیگر از مواد این قانون نامه این است که جون اتباع دول صیره بیل و رضایت خود به مجلس آمده مطلب شان در مجلس رسیده شود حق عدول ندارند. زیرا که جون مجلس را قبول نموده اند هر زله اینست حکم مطالب احکام مجلس و این قبول حکم کرده باشند. پس حکمی که در آخر بخلاف آنها میشود خود در

و جلوگیری از تجارت خارجه است. - ولی بحال حظاً چند باد عواید محکمات نیز نا خودتان ناند. و این اسباب مزبد استقلال و قوت کار شما میشود. - ماری از هرجهت ایشان را مطمئن و قوی دل نموده عمل تجارت وا یکسره بعزم له توپیش فرمودند

جواب تلگراف شاهزاده صدر اعظم عجیار محمد اسلامبول خبر میدهد که تا جد درجه این امر را مهم و قابل اعتقاد نمیدانند. که از هموم تجارت در خصوص اصلاح وای خواسته اند. - جواب من بور اینست

(تلگراف نهادا بفرض خاکبایی مبارکه رسانیدم. برای اطلاع شما مینویسم که توپیش وزارت تجارت بجناب سعد الدوّله و تغییر رئیس گرکات آذربایجان دلیل است بوجهات ملوکانه در توسعه و ترقی تجارت این) که در شماره (۲۶) نامه مقدس مندرج بود

خلاصه هنوز از قضیه تعیین وزیر یکروز نگذشته بود که فریاد تجارت نیز از تهدیات و نیس گرک آذربایجان ملته - دکاکون را بسته تلگرافاً بمقام نیمیع صادرت عظیم متعجب شدند. - صدر اعظم سعد الدوّله امر فرمود آنها را اطمینان داده ساخته باید و برپیش گرک آذربایجان دستورهای لازمه برای سلوک با غبار دادند.

(ولی بر سیه دل چه سود حاواندن وعظ)

جناب رئیس رفاه حال اشرف اصناف مات را مناق با استثنای خود دیده بر اشده افزود و تالهه تجارت بلند تر شد. - وزارت تجارت عزل اورا تصویب کرد. - صادرت عظیمی نیز از رأی وزارت تجارت حیات فرموده شریش را از صر تجارت آذربایجان کوته کردند. و در همان وقت سعد الدوّله مجلسی تشکیل داده (مسبو نوز) و اطهر سکرده قراو داد جدیدی که متنبی بر فوائد همه مات و توسعه تجارت و دفع تهدیات بود توپیب داد. و او را تکلیف نمود که قرار نامه را امضاء کرده در مقام حمل گذارد.

از جمله نصول او بیکی این بود که باید از طرف مجلس وزارت تجارت چند نظر بجز انتخاب شده در من اکثر مهم فرستاده شود. تا اجزاء گرک نتوانند تهدی کنند. و تجارت هم نتوانند دھوی و روود تهدی از گرک نمایند این معنی بروطیع و فخر گرکات گران آمده از مجلس بعنوان قبول برخاست. - ولی در نهاد اهمال بر خلاف قرار نامه